

کوه کران سنگی کلان جنبش کرده بر دهنه غار بایستاد و راه بیرون شدن برایشان بر بست و آنها هر چند کوشش کردند آن سنگ عظیم را جنبش نخوانند و چاره بماند پس با یکدیگر گفتند نیکوتر است اعمال حسنه خویش را تذکره نماییم شاید خدا تعالی بر ما برتر هم رود و ازین بلیت نجات بخشد یکی روزی چند را از پی کاری بنزد و دری کرشمه و از ایشان بکین در میان روز از کار بماند و نیردی کار کردن بردی ماند و با آنچه چون مزد آن بخواه جز او را نیز تمام و کمال بر دستم یک تن از آن کارکنان ازین کردار غضبان گردیده مزد خویش را ناکرده برفت من مزد او را در بها ماده گادی داده کلّه از نتایج ماد کا و فریم گشت و چون زمانی دراز بر گذشت آن شخص در حالتی فرتوت و ضعف نزد من آمد و گفت مرا نزد تو حقی است چو نش رشناقم آن کاوه بجله بدو باز کند هشتم بار خدا یا اگر من اینکار نخواستم تو کردم ما را نجاتی بخش پس آن سنگ اندکی بر کنار شد شخص دویم گفت من دارای جمعیت و کنستی فرزوان بودم وقتی طایبی غلام مردم چیره و روز کار قحطی روز مردوزن را تیره ساخت یکی از روزها زنی شوی در ازمن خبری خواستار شد گفتم تا مرا بگام خود زبانی کام خویش از من ستانی آن زن از قبول آنکار ای کار نموده براه خویش بسیار گشت تا سه کرات از کمال دفاقت بمن آمد و مسلت نمود همان سخن شنود و با کمال حاجتند و نیاز بدن بدان امر تن در نداد تا ایندستان با شوهر خویش در میان نهاد شوهرش چون نگران شد که عیال و افشالش از زحمت جوع و صدمت گرسنگی تلف میشوند گفت باز شو او را بر نفس خویش اجابت کن و آن زن بیاید و ما بر نفس خود مکن داد چون عیالش گروم و خواستم با دی مباشرت روم لرزین فرد گرفت گفتم خیال چیست گفت از خدای ذوالجلال چه دارم گفتم تو با اینجالت فقر و شدت از خدای ترسده دلرزنده باشی و با اینست و وسعت من چنانک نباشم پس از وی چشم پوشیده از حاجتم دل بر کرشمه و حاجت بخش بگذاشتم بار خداوند اگر اینکار بر اینیوال بر نهاده ام ما را کاشایش بخش پس آن سنگ مقداری دیگر کناری گرفت مرد سیم حکایت چنان نهاد که بر ایدر و مادری پر دکن روز کار بود و کوسفندان هشتم دعوات چنان بود که از زحمت ایشان آساز آب دنان بکنیم پس کوسفندان خویش را بصبحه بچرا برد هشتم یکی روز باران فرد گرفت و سبب باران جانب بیابان نیاردم تا شامگاهان کوسفندان را شیر از پستان دوشیده کاسه از شیر بر گرفته بسوی پدر و مادر شدم هر دو تن را بخواه اندر نگران شدم مرا گران افتاد که ترک ادب گویم و ایشانرا از خواب برانگیزم و انگاسه شیر را بچنان تا صبحگاهان بردست بد هشتم تا ایشان پدار کشید بار خدا یا اگر این کار را براه تو بگذاشتم ما را نجاتی رسان پس آنک کران یکبار از دهنه غار بر کنار شد و ایشان باصحت و سلامت براه خویش رکهار شدند با بجه در ذکر روایات صدوق علیه الرحمه در کتاب امالی مسطور افتاد که سپر زیاد بعد از آن تفصیل فرمود تا اهل بیت رسول خدا را بطرف شام بسیار دارند حاجب این زیاد میگوید جماعتی از آنان که در صحبت ایشان روان بودند با من حدث کردند که ایشان در آن شهرها که میفرستند نوّه جماعت جن را از شب تا صبح بر حسین علیه السلام می شنیدند و در کتاب اقبال سند با امام جعفر صادق فتی نیامند که پدرم محمد بن علی با من گفت که از پدرم علی بن حسین علیه السلام از محل نمودن آنحضرت را بسوی زید پرسش کردم فقال جلی علی بعیر و طاء و راس الحسین علیهما السلام علی علم و نسونا خلفی علی بغالی مؤکف و الفارطه خلفنا و حولنا بالرماح ان دعوت من

این است

نوعی است

بطلع بغیر

احوال حضرت سید الساجدین علیه السلام

أَحَدٍ عَنْ مَرْعٍ رَأَسُهُ بِالرُّمْحِ حَتَّى إِذَا دَخَلْنَا إِلَى دِمَشْقٍ صَاحَ صَاحِحٌ بِأَهْلِ الشَّامِ
 هُوَ لَا يُسَبِّحُ إِلَّا أَهْلَ الْبَيْتِ الْمَكُونِ فَرَمَوْا مَرَّ بَرَشْتَرِي كَمَا دَرَاهِ سِرْدَنَ خَمِيدَنَ كَرَشِي بَدُونِ دَطَارِ بَرَشَانِ
 و سید مبارک سید الشهدا بر فراز علی نصب کردند بود و جماعت زنان مازندنبال من بر استر و بجان مالان و
 سوار بودند و جماعت فارط یعنی آنانکه در محل در شمار شدید و سخت و بعد و شتاب بودند و در سختی و شقاوت مفرط
 بودند در پیرامون ما حرکت میکردند و با نیزه و رمح جنبش مینمودند اگر از تنی اشکی در دیده نگران میشدند سرش را
 با نیزه میکوبیدند تا کافیک با خیال ما را بدمشق در آورند این وقت میوزننده صیحه برکشیدند مردم شام بیخاعت
 سیران اهل بیت بسند در تنگه سبطین جوی مسطوزست که دافندی میکوبید ازین روی علی بن حسین علیه السلام
 را باقی گذاشتند که چون پدرش را شهید کردند و رنجور بود شمر لعنه الله علیه بر آنحضرت بگذشت و گفت او را بکشید
 نگاه عمر بن سعد پیامد و چون آنحضرت را بیدید گفت با نیغلام متعرض نشوید و با شمر گفت و بگفت برای حرم کدام
 کس بخوابد بود علی بن الحسین میفرماید پس مردی از اهل کوفه مرا گرفت و با من اگرام نمود و مرا در منزل خود بگذشت
 و هر وقت نزد من میشد یا از نزد من میبرد میشد میگفت دست من نمی کشم اگر مردی از اهل کوفه را خیر و خوبی باشد
 نزد من مرو است پس در همین حال که نزد او بودم مردی معادی بن زیاد فدا کرد که سر کس علی بن الحسین
 نزدش باشد بیایست او را پا آورد و سیصد درهم و راست میفرماید پس آنروز آمد و همیگر است و با من گفت من
 از بیخاعت ترسناک شدم پس دست مرا بگردنم بر بست و بان جماعت تسلیم نمود و در هم رانما خود است و دست
 متاعل و اخبار مهور است که چون پسر زیاد از قایع قتل پسر پیروز اصحاب او دیگر حالات ایشان بریزید
 معویه علیه السلام کتوب کرد و یزید سخت شادمان گشت و در جواب نوشت که سز مبارک ابی عبد الله در رؤس
 دیگر شهدا را بر دهن نماید و اشغال و نسا و عیال آنحضرت را بشام بفرستد و ازین کردار یزید معلوم میشود که
 او را سود آمد پری بزرگ بوده چه کابیکه نامه پسر زیاد با پیوسته از کمال شادمانی چندی در نامه متوقف بود
 آنوقت که بدانت مردمان شباهت دی لب بر میگشایدند و او را از دین پکانه میخوانند و در آنها کینه ش میارند
 و هر روز که خوابی باش بر مخافتش قدم میکشاند با جماعت حضار گفت ما آن مقصود بود که پسر مر جانه
 را شهید کرد اند بلکه همی خواستم از حد دو سهام دور مبار و احسین نیز در شام کتیب از مسلمانان باشد و همان
 حکم که بر دیگر مسلمانان وارد است بروی وارد باشد و این کار را که پسر مر جانه نمود همه از سود سیرت
 و ضعف رای او بود و خدای او را در او واقع بدارد و در حقیقت آن کردار پسر زیاد و آن سخن یزید همانست
 که خدای در قرآن یاد میفرماید کَمَا أَكْفَرْنَا لَكُمْ فَالْآنَ لَكُمُ الْفَلَاكُ أَكْفَرْنَا لَكُمْ فَالْآنَ لَكُمُ الْفَلَاكُ أَكْفَرْنَا لَكُمْ فَالْآنَ لَكُمُ الْفَلَاكُ
 أَخَافُ أَنَّ رَبَّ الْعَالَمِينَ كَانَ عَابِئَهَا أَنَّهُمْ فِي النَّارِ خَالِدِينَ فِيهَا وَ ذَلِكَ جَزَاءُ الظَّالِمِينَ
 و در این حلیت یزید را مشابتهی تمام است با شیطان چه شیطان نیز بدروغ میکوبدین از پروردگار عالمیان
 میترسم چه اگر تبر سیدی باغزای دیگری نپرد حتی و یزید اگر از کردار پسر زیاد و فرسند و شاد نبود دیگر باره بدو تا
 نیکو کرد عیال رؤس منظره را با زحمت و خواری در هر شهر دو یار کردانیده وارد دمشق نمایند و از آن پس
 همه گاه یزید عبید الله بن زیاد و العن میفرستاد و عبید الله زیاد یزید را العن میفرستاد و میکش بر چا

در اخصه یزید
 است و تحقیق در باره
 مطالب

ربیع و دم از کتاب مشلوٰه الادب ناصری

۳۲۵

من کردم یا مراد کردم و حاکم درآمد بود و بر نغز از سرش اصرار او داشت پس از چه روشی بان شیت که پدرش
سویب با حسین علیه السلام معمول داشتی دی مساکر گذاشت با اینکه سویب عاقل و مدبر بود در ظاهر نگاهبان
دین و دنیای خویش بود و هیچ تعرض امام حسین نیکبخت و با او مدارا نمیداد و در این سخن که سپهر جان می گفتند یکی
بود چه سویب در امر حسین علیه السلام و دفع آنحضرت از سپهرش نیز میبرد مذکور بود و با اینکه بسی مناظرات و خطوبه
در میان آنحضرت و سویب بگذشت نظر مصلحت روزگار خویش بر خود هموار ساخت و تا آنچند که قدرت بردباری
داشت نادیده انگاشت و چون در کار خویش متحیر و مبهوت گشت با مردان حکم سخن مشورت به پیوسته
گفت مراد می چنان است که حسین را با خود بسوی شام کوچ دهی در شام از الفتن و موافقت اهل عراق آرزو
داد و از ایشان بریده داری چه اینوقت سویب در حجاز روزی سپرد سویب گفت سوگند با خدای من در آن اندیشه
بودم که در شورت تو لزومی مرا آسایش افتد تو همی خواهی مراد و مبتلا سازی و اگر بخوایم بر او و افعال او صبور
پیش کنم چنان است که بر شربت ناگوار کرد تا شکمائی جویم و اگر بخوایم با وی با سارست و بدی کار کنم قطع رحم
نموده باشم و این سخن سویب نیز بگذرد و چون میدانست وی برادرش حسن علیه السلام را بگریز خدایت شهادت
آورد و برای تهنید اساس ولایت یزید آن کو بر درج است و اشد ساخت و مردان را از کینه او دها کند
و عیون معیان را مردگت دیده در عیون بغض و عناد و کفر و طغیان او کردند گشت و صریح بدانست که اگر
خود در تباهی حسین علیه السلام اقدام نماید آن کند که با برادرش امام حسن سلام الله علیه نمیدیکاره قتل
و جال را در سعادت خویش نسبت نضالی و صدور ابطال را در مراعات خویش متاسفان سازند چندانکه
بر اشد بند و سلطنت را از خاندانش بازگردانند این بود که بر پایه ناطایات بحکم و بردباری رفت و حفظ ظاهر
را با حسین علیه السلام بر حق و ولایت پرداخت و خاطر خویش را همواره از آتش کین و حسد آنحضرت کانونی شعل
داشت و چون دل بوفایت عهد یزید بست و او را از حفظ ادب ظاهر شرع بیگانه میگردید و کین میرفت
تا گریه و هلاک زبوار سپار و یزید را با وجود آنکه امام حسین فرزند پسر و آن معالی و مراتب چگونه بود و فرما
بخوابد گذاشت و اگر چند امام حسن را برای تهنید همین اساس شهادت رسانید از امام حسین خاطر اسوده شد
نه خوشترن مناسب میدانست که او را تباہ کند یزید با با نجات خرد و خوار و قمر و قمار و پیکانی از شریعت پندیر
مستعد آن امر میدانست این بود که حالت صبر و سکون از وی میرفت و در کار آنحضرت با محارم خویش مشورت
می نمود و آنچه که میتوانست بنی امیه را استیلا میداد و در تیار رسول را طول می ساخت و چون در شورت
مردان خاطرش از غم و اندان نریست و بدانست دفع این فایده بکار بردی حسین علیه السلام در شام بخاک
نمیرسد و نیز تواند بود که در عساکت شام نیز جمعی با آنحضرت دل سپارند و آنحضرت را صیبت فضل و مناقب عظیم
و نشانه عظیم کرد و اگر نه این اندیشه در و یکدان خاطرش آتش در افکندی هزاران هزار سال بر عتاب خطاب
آنحضرت شکستاشی و از شد و شکر گو را از خواندی مکر معویه نه آنکس بود که در تمامت عمر محض غضب خلافت
سینه خویش را بدون سهام خلافت ساختی و از هر عربی پابانی هزاران ناطایم بشنیدی و بحکم و بردباری
بگذرانیدی و پرستشای ایشان را اگر چند از ماوراء ناهوس او بودی بر جان خریدار شدی و بهر ساعت جان بداد

احوال حضرت سید الساجدین علیه السلام

۳۲۶

آتش خشم را ز دل بر زبان نکند ایندی و این علم و بردباری نه از آن نکند را سیدی و سید و این علم و بردباری
نه از آن بود که در طبیعت حسیم و خوبی کریم بودی بلکه چون از تمام فضایل انسانی و مخالف انسانی بی بهره بود
از آن طرف همی خواست بر آن حکومت که دیگران با غرض خویش از بر او بنیان نهادند زین نرسد و
حقوق خاندان نبوت و امامت را غصب نماید جز اینکه مرکب آرزو را بزمام علم و بخشش رام نماید چاره بر
و ناملایات روزگار را تا آخر روزگار خویش بچشد و بر جان و دل بکشد و سهام بخشش را بر صدر دیده
بخرد خون حکم بخورد و تیرای با یاب سپرد و از سوز دل با کس نکفت و برود چنانکه از حدیث سعید بن العاصی
کشوف میافتد چه انگام که نشورت مردان حکم از اندو و غم نرسد او را نزد خویش قاست و او که
بسوی سعید برانگیخت و گفت یا اباعثمان مراد از حسین را ای نبای دشواری سپارده پس سعید! او گفت کینه
با خدای تو از حسین نه در امر خویش عینا ک هستی بلکه این بچم که تراست برای آن است که بعد از تو با یزید چه خواهد
گذشت آید بدان که این کس را که از بهر او قرین ساختی یعنی پیرت یزید را که خلیفه و بجایگفت او نامزد ساختی اگر حسین
علیه السلام با دی مصارعت جوید خود بر زمین افتد و اگر بخوابد بر دی پیشی جوید یزید از دی سبقت گیرد چه
حالت حسین در این ماده چون حالت منت نکند است که آبی بیاش مدد سری به او برافزارد لکن با همان غیر
یعنی امام حسین علیه السلام با این تهدید قواعد که توان بریزید متمدن استی و وساده سلطنت که از یزید و سید
ساختی نمیتواند با دستیز و آویز شود و بر مکان رسیع خلافت و وساده سلطنت جای کند چون سعید بن
سخن شنید سعید را بگفتین کرد و از معارضه حسین علیها السلام روی برتافت چه معویه خود نیز میدانست که چه بچند
بکار برده و از فرزندان خود چگونه جنبشی میاک را در بعد ساخته و اگر چند نخوی و خصال خلفانیت اما چون
معویه در زمان خلافت خود وضع خلافت را سلطنت جو تغییر و تبدیل داده بود ازین حیث چندان در سر
پنناک نبود و هیچ باک نداشت که یزید را سلطنتی چون کاسره و فراعنه و جباریه پیشین روزگار بدست آید و در
پنجه را از جهان برانگند تا اقباب او بتوانند بر سند سلطنت و وساده پادشاهی ممکن جویند چاکر جانون
اسلام و خلافت شرع خیر الا نام سکیت هرگز در اولاد او نمی پانید و در اینجا همی خواست بدانند که این مدیکه
بکار برده مقرون بصواب است و هو شمنان را محل تصویب و اعتماد بخوابد کردید یا زحمتی پیوده در نخی لغو
بر خویش بر نهاده این بود که چون سعید بن العاص که بعقل تدبیر نامبردار بود از اندیشه او خبرگفت و تیجان
بر دق آرزوی او باز نمود بدانت تدبیرش کافی و برای او را ک مقصود و افنی است اینوقت خرم و سرور او را
ستود و راه خویش باز پیود و در فرارش آرامش در سرور بر آسود و در حصول المهمه مسطور است که این زیاد زمان و کودکی
سوار بر پلان روان داشت و علی بن حسین علیهما السلام در حالتی که در دست مبارکش و گردن شریف
خل داشت با ایشان بود و آنجماعت ایشانرا همچنان بر اینجالت پیرند تا بسوی شام و صول یافتند و بر دست
سید علیه الرحمه ابن زیاد و محضرین ثعلبه العالمی را بخواند و رؤس شریفه امیران در زمان را بد و سپرد و
چنانکه امیران کفار را بگرداندان طعون ایشانرا بشام برد و از پاره روایات معلوم میشود که رؤس شام را
زجر بن قیس و با جماعتی از رؤسا و اصحاب او حامل بودند و بعد از فرستادن سرانچیز اطفال و نسوان

ربع دوم از کتاب مشکوة الادب ناصری

پرو چشمه و علی بن الحسین را غل برکردن بر نهادند و از دنبال سرهای شهدا با محضرتین ثعلبه و شمر بن ذی الجوشن
ایشان را روان داشتند و آنجا عتایش ترا بچویند و با آنجا عت که سره با ایشان بود ملحق گشتند و علی بن الحسین
علیها سلام در طی طریق با بیچکس مکنه کله سخن فرمود تا بدمشق رسیدند و میرد حیات الحیوان نیکو دیدند
جامعی که اسرا و رؤس شهدا را بشام حرکت میدادند شمر بن ذی الجوشن لعنة الله علیه بود و یزید بغیر در بیعت
در دمشق جای داشت و شمر طعون و داستان غم انگیز اهل بیت را برای او بگذاشتند و زجر بن قیس و شیخ معین
چنانکه ازین پس اشارت میرود زجر بن قیس را محب و متکلم میدانند و هم مستبرین روایت روایت کرده اند که این روایت
طعون شمر و خولی و شبت بن ربیع و عمر بن الحجاج را با هزار سوار ساختگی نمود و رؤس شهدا و سبایا را با ایشان
بسر و فرمان کرد بسوی دمشق راه برگیرند و بهر شهر و دیار که رسیدند سره را و اسیران را بگردش و نمایش در آورده
و از آنجمله چهل تن یا پنجاه تن مویکن آن صندوق بودند که مخزن نهس شریف امام حسین علیه السلام بود و سایر سردار
نیز در صندوق ایجابی دادند لکن سر مبارک امام حسین علیه السلام در صندوق واحد بود و بیچ سرهای انبار نشین
و سپر زیاد فرمان کرده بود که آن سر مبارک را بیچگاه از صندوق بیرون نیاورند مگر در هنگام دخول در قریه یا
که در آنوقت بیرون آورده بر سرستان با دیگر سبایا نمایان کنند و علی بن الحسین علیها السلام را در حالتی که
معتد بقیود و مقدم بر سبایا بود بر شتری بدون و طلاء و پوشش سوار کرده و از راههای مبارکش خون
دن همی چکید و هم از ثقات روایت مروی است که امام زین العابدین و عوبات اهل بیت علیهم السلام بر دوش
دشمن خویش روان شدند چاموال ایشان را بغارت بردند و دواب و نه شترهای ایشان را از آنجمله را برای
ایشان بر جای گذاشتند و دواب و راحل از خاصه خود ایشان بود و از پاره روایات معلوم میشود که پیش
از آنکه امام زین العابدین علیه السلام را ساخته سفر شام نمایند مغلول نبوده لکن نه چنان است بلکه در
در دو بگونه خل و جامعه بگردن آنحضرت بوده و چون آنحضرت را با سایر اهل بیت بنزدان بردند در برایشان
بر سبب آن هنگام غل زوی برداشته و گاهی که بسوی شام حرکت دادند غل بر نهادند در صحاح اللغه جوهر
مردوم است جامعه یعنی خل است و جوامع یعنی اطلاق است و صاحب مجمع البحرین میگوید غل آنجندیده است
که جمع نماید دست اسیر را بگردن او و جامعه یعنی غل است چه جمع نماید هر دو دست در گردن و ممکن است که از
آزادی جامعه میکشند که بطوری ثقیل و سنگین بوده که بعضی آنکه بر گردن کسی می نهادند لا بد گردن از سنگینی مار بزرگ
میآورد و دستها را نگاهبان ثقل آن دیار گردن مینمودند تا زحمت فرادان بر گردن نباشد یا زنجیری بکوهصل
بوده است که بر گردن و دستها و پاهایا جای میگرفته است با آنجمله چون اهل بیت اطهار در خدمت علی بن الحسین
علیها السلام بشیر نیکه مسطور گشت بجانب شام را بسیار شدند و منزل بمنزل راه نوشتند این شعر حضرت
امام زین العابدین را میگوید از منزل دعوات بگویند قنات فرمود و زار بگریست و برویت ابی مخنف و طبنجی
ازدی رحمه الله تعالی چون اهل بیت اطهار و رؤس شهدای ابرار در طی راه از دعوات عبور کردند و گاهی
که از باب الاربعین در آمدند و سر مبارک ابی عبد الله سلام الله علیه را در رجب نصب
کردند امام زین العابدین از مشاهدت این حال بگریست و این شعر را بخواند

وضوح در روایت
رؤس مقلوب

غیاب کاتب

سفر از حضرت
سفر از حضرت

احوال حضرت سید الساجدین علیه السلام

لَبَّتْ شِمْرِيْ عَاقِلٌ فِي الدَّيَاجِي بِأَثَمٍ مِنْ فِجَعَةِ الزَّمَانِ بُنَايِي
 أَنَا بَجَلُ الْأَمَامِ مَا بَالُ حَفِي ضَائِعٌ بَيْنَ عَصْبَةِ الْأَعْلَاجِ

و چون لشکر بن زیاد با اهل بیت سید العباد و حضرت سید الساجد و قبله کفر طاب رسیده نزد اهل آن قلعه
 در بروی ایشان بر بسند و آب و نان ندادند و آن لشکر از آنجای کوچ داد و در ارض سیبور
 فرود شدند این رسد نکام امام زین العابدین علیه السلام این اشعار را قرائت نمود

سَادَ الْعُلُوْحُ فَأَوْخِيْ ذَا الْعُرَى وَصَارَ بَقْدُمِ رَأْسِ الْأَمَةِ الذَّبِي
 بِاللَّجَالِ الْيَابَانِي الزَّمَانُ بِي مِنَ الْعَجِيْبِ الَّذِي مَا مَشَكَبُ
 أَلِ الرُّسُوْلِ عَلَى الْأَقْنَابِ عَارِيَةِ وَالْمُرُوَانِ بِسَرِيٍّ نَحْمُ الْجَبِي

و چون لشکر بن از منزل بعلبک بکوچیدند و چیزی راه نوشته بدیدند این رسیده در کنار آبی کواری
 فرود شدند و اهل بیت را در طرفه بازو شدند امام زین العابدین علیه السلام این شعر را فرمود

هَذَا الزَّمَانُ فَأَنْقَى عَجَائِبُهُ عَيْنَ الْكِرَامِ وَمَا هَذَا مَصَائِبُهُ
 فَلَبَّتْ شِمْرِيْ إِلَى كَمْ ذَا بِنَا بِنَا بِصِرْفِهِ وَإِلَى كَمْ ذَا نَحَارِبُهُ
 بِسَرِيٍّ بِنَا فَوَيْ عَجَابٍ بِلَا وَطِيَّ وَسَائِقِي الْعَيْشِ مَجِي عِنْدَهُ عَارِيَهُ
 كَأَنَّمَا مِنْ بِنَانِ الرُّوْمِ بِنَهُمْ أَوْ كَلَّمَا فَالَهُ الْخُنَّازُ كَاذِبُهُ
 كَفَرْتُمْ بِرَسُوْلِ اللَّهِ وَبِحُكْمِهِ بِأُمَّةِ السُّوءِ أَخْلَفْتُمْ مَذَاهِبُهُ

در باره انوار مسطور است که چون اهل بیت را در طی راه از بعلبک عبور نمودند مردم بعلبک بفرمان بن زیاد جفاقی
 با کمان از قلعه پرتن شدند و از بی نظاری اهل بیت با نخال و از روزگار شش میل راه سپردند حضرت ام کلثوم سلام
 علیها بر ایشان نفرین نمود و بیوقت علی بن الحسین کبریت و شعری مذکور را قرائت فرمود معلوم باد که صاحب روضه

اصفا از جمله منازل اهل بیت در طی راه دمشق مدینه عقیلا را میکار و در زهر خزان و در هنگام ورود اهل بیت در ستانی میار
 و هم او را با امام زین العابدین علیه السلام حدیثی مذکور نماید اگر چه مدینه عقیلان و کیفیت مشاهدات اس حسین مشهور
 و معروف است لکن چون از طریق شام نیک بعید است و عبور اهل بیت از آنجا سخت غریب است و نقل آن خبر بر اتم غیر

حوالت و از کارش آن اعراض نمود و بجار الانوار حضرت امام جعفر صادق مروی است که چون علی بن الحسین از کوفه
 به دمشق آمد امام حسین شویده گشته بود و بر ابراهیم بن طلحه بن عیاد الله با استقبال ایشان رفت و گفت یا علی بن الحسین
 کدام کس غالب کردید و در بیوقت امام زین العابدین در محلی جای داشت و سر مبارکش را پوشیده بود در پانچ بر ابراهیم

طلحه فرمود اِذَا ارْدَتْ أَنْ نَعْلَمَ مَنْ غَلَبَ وَدَخَلَ وَفَتْ الصَّلَاةَ فَادِيْنَ شَمْرًا قِيْمٌ يَعْنِيْ اِكْرِيْمِيَّ
 بدانی کدام کس غالب کردید است چون هنگام نماز فرار رسد پس از ای کبوی و اقامت بی پای بر یعنی کس
 که تا پایان زمان در هر اوان و اقامت مذکور است او و فرزندان او غالب هستند در جلا و العیون که ترجمه فارسی

است در ترجمه این عبارت میفرماید از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام مروی است که اهل بیت عصمت و جلال
 چون به دمشق درآمدند ابراهیم بن طلحه مروی بحضرت امام زین العابدین علیه السلام آورد و آن حضرت نزدیک شد

اشعار حضرت
 منزل سیبور
 کلچ کینزل مروی
 از قافیه عجم و مطلق
 کاف صوح و مطلق
 معلوم جامع آن است
 اشعار آن حضرت
 در برابر اب
 عارف بعضی آید
 کبیر و در دست

حکایت امام زین
 العابدین با ابراهیم
 بن طلحه

ربیع دوم از کتاب مشکوه الادب ناصری

۳۲۹

و آن چنانکه از کین آینه شیشه‌ای جنک صحن در سینه ذخیره کرده بود ظاهر ساخت پس بان حضرت گفت در بردی
کدام یک غالب شدند علی بن حسین علیهما السلام فرمود اگر میخواهی برانی غالب کیت توقف کن تا هنگام نماز
اواز این واقامت را بگوش گیر و خوب بنگر آنوقت میدانی صیت و آوازه کدام کس بر اینحال تا روز قیامت بلند
تر و پانیده تر است و این ترجمه بان عبارات پر دین از مخالفت نیست و در اینجا اشارت بحل زندقه است و نکات
در و دیشان بد مشق با محمل درست نیاید مگر اینکه ملاقات ابراهیم بن طلحه با حضرت و این مکالمه در هنگام مرصبت
علی بن حسین از شام روی داده باشد بالجمله چون اسرار و رؤس شهدا و فرزندان را حین جناب سید الشهدا سلام
علیهم را با صورت و حالت که در کتب اخبار مسطور است وارد شهر دمشق کردند بروایت صدوق در امالی زمان در
سبایای اهل بیت را در روز روشن کشفات الوجوه بشهر در آورده اند جافان اهل شام گفتند ما هرگز اسیرین و سبایا
نیکو تر ازین جماعت ندیده ایم آیا شما چه کسان هستید سکنه و خردم حسین فرمود نحن سبایا الی محکم ما سیر
ال محمد صلی الله علیه و آله باشیم پس ایشان را در پیشگاه مسجد در آنجا که سبایا را باز میداشتند قتل علی بن حسین علیهما السلام
در میان ایشان بود و حضرت در آن روز جوانی بن شباب بود پس شیخی از اشیاخ اهل شام نزد ایشان شد و با ایشان
گفت **كَمْ اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِي فَتَنَّاكُمْ وَ اَهْلَكَكُمْ وَ قَطَعَ قُرْبَانَ الْقُرْبَانِ** یعنی سپاس خدا و شریک بخت و با آنک ساخت شما را و پنج
نفر را ازین بر آورد پس از آن آنچند که توانست و حضرت ایشان بخان ناموار بگذاشت چون خاموش گردید
علی بن حسین با وی فرمود **اَمَّا قُرْآنَ كِتَابِ اللّٰهِ عَزَّ وَ جَلَّ اَل نَعْمَ اَل اَمَّا قُرْآنَ هَذِهِ اَلَا بِنَفْسِ**
فَرَمُو كِتَابِ خَدَا قُرْآنَت كَرِهَ بَاشِي عَرَض كَرَوِي فَرَمُو اَيَا اِيْن اِي رَا خَوَانِدَه بَاشِي فَلَ ا اَسْئَلُكُمْ عَلَيَه اَخْرَا اَلَا
اَلْمَوْدَه فِي الْقُرْبَانِي كَو اِيْمِد بَر تَبْلِيغ رَسَا لَت بِيْع بَعْرِي اَر شَمَانِي طَلِبِم جَزَا كِه بَا فَرَا بِي مَن مَوْدَت و د و سَمِي و ر زِيْع مَن
کرد قرانت کرده ام فرمود و ایتم اینجا عت فرمود و آیا قرانت کرده ای این آیه شریفه را و آیت **ذَا الْقُرْبَانِي حَقَّهُ**
فَا نَبِي اَل نَعْم که حقوق و ذمی القربی را بگذارد عرض کرد قرانت کردم فرمود همان اقربا نزدیکان که بد دستی و مروت
ایشان فرمان شده است ما ایشیم نگاه فرمود آیا این بیت مبارک را خوانده باشی **اِنَّمَا بُرِيْدَا اللّٰهُ لِيُدْ هِب**
عَنْكُمْ اَل رِجْسَ اَهْلِ الْبَيْتِ وَ يَطْهَرُكُمْ نَطْهَرًا یعنی همانا خداوند میخواهد از شما اهل بیت
رجس را بردارد و مطهر دارد شما را مطهر و ششش عرض کرد خوانده ام فرمود آن اهل بیت که خدای رجس را از ایشان برده
است و ایشان را طاهر و مطهر داشته است ما باشیم چون شیخ شامی اینکلمات شنید دست با سمان برافراخت
ثُمَّ قَالَ اَللّٰهُمَّ اِنِّي اَتُوْبُ اِلَيْكَ ثَلْثَ مَرَّاتٍ اَللّٰهُمَّ اِنِّي اَبْرءُ اِلَيْكَ مِنْ عَدُوِّ اِل مُحَمَّدٍ وَ مِنْ
مَلَكَ اَهْلِ بَيْتِ مُحَمَّدٍ لَفَدْ قُرْآنَ الْقُرْآنِ فَاسْتَعْرَبْتُ هَذَا قَبْلَ الْيَوْمِ عَرَض كَر د بَا ر خَدَا يَا تَوْبَت
و باز گشت میثوم حضرت تو ازین گناه خویش و این کلمه سه مره بگذاشت نگاه گفت ای خدای پیوستاری میجویم بدگاه
تو از دشمنان آل محمد صلی الله علیه و آله و از کشندگان اهل بیت محمد همانا من قرآن را قرانت کرده بودم لکن پیش ازین
روز بر این مسئله شاعر نشده بودم و در کتاب احتجاج در نقل این خبر مسطور است که از دینم بن عمر روایت گفته
من در شام بودم تا هنگامیکه سبایای آل محمد صلی الله علیه و آله را پدید آوردند و ایشان را بر باب مسجد در آن مکان که
سبایا را اقامت میدادند باز داشتند و علی بن حسین علیهما السلام در میان ایشان بود اینوقت شیخی از مشایخ

احوال صرب سید ساجدین یہ سلام

تو ایشان آمد و انکلمات را که مذکور گشت بگفت چون سخنان او بیامان پیوست علی بن حسین با او فرمود
إِنِّي قَدْ أَنْصَتُ لَكَ حَتَّى فَرَعْتُ مَنْطِقَكَ وَأَخْطَرْتُ مَا فِي نَفْسِكَ مِنَ الْعَدَاةِ وَالْبَغْضَاءِ
فَأَنْصَتُ لِي كَمَا أَنْصَتُ لَكَ فَقَالَ لَهُ هَلْ لَيْعِنٌ مِنْ خَوْمِوشٍ شَدَّ كَوْبَهُاتِ تَوَكُّوشٍ فَرَادَمَ تَأَانِجَهُ خَوْسْتِي مَرْدِي
را ندی و عداوت و بغض و کینه نهفته درون خود را آشکار ساختی پس اکنون تو نیز زبان بر بند و بر سخن
من پوشش بپوشد چنانکه من برای شنیدن سخنان تو خاموش شدم و گوش فرود شستم آن شیخ گفت یا تو
قَالَ عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَمَا فَرَأَيْتَ كِتَابَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ قَالَ نَعَمْ فَقَالَ لَهُ أَمَا فَرَأَيْتَ هَذِهِ آيَةَ
فَلَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهَا إِجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى عَرَضَ كَرْدِ خَوَانَدَمَ فَرَسُودَ مَا هَمَسَ كَسِيمَ فَهَلْ تَجِدُنَا
فِي سُورَةِ بَنِي إِسْرَائِيلَ حَقًّا خَاصَّةً دُونَ الْمُسْلِمِينَ فَقَالَ لَا فَقَالَ أَمَا فَرَأَيْتَ هَذِهِ آيَةَ
وَإِي ذَا الْقُرْبَى حَقُّهُ قَالَ نَعَمْ قَالَ عَلِيُّ فَخَرُّوا لِدِينِ الَّذِينَ أَمَرَ اللَّهُ نَبِيَّهُ أَنْ يُؤْتِيَهُمْ حَقَّهُمْ
فَقَالَ الشَّامِيُّ أَنْتُمْ لَا تَنْتَهُمُ فَقَالَ عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ نَعَمْ فَهَلْ فَرَأَيْتَ هَذِهِ آيَةَ وَأَعْلَوْا أَعْمَانِي مِنْ
شَيْءٍ بَارٍ لِلَّهِ حُسْنٌ وَلِلرَّسُولِ وَلِدِكِ الْقُرْبَى فَقَالَ لَهُ الْقَبَائِلِيُّ فَقَالَ عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ نَعَمْ وَالْقُرْبَى فَهَلْ
تَجِدُنَا فِي سُورَةِ الْأَخْوَابِ حَقًّا خَاصَّةً دُونَ الْمُسْلِمِينَ فَقَالَ لَا قَالَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ
أَمَا فَرَأَيْتَ هَذِهِ آيَةَ إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا فَتَرَفُّعَ الشَّامِيِّ
بَدَأَ فِي السَّمَاءِ ثُمَّ قَالَ اللَّهُمَّ إِنِّي أَلْتَوُّبُ إِلَيْكَ ثَلَاثَ مَرَّاتٍ اللَّهُمَّ إِنِّي أَلْتَوُّبُ إِلَيْكَ مِنْ عَدَاةِ مُحَمَّدٍ
أَبِيهِ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَنْبَغِي صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَلَقَدْ نَزَّ الْقُرْآنُ مُنْذَرًا شَرِّتُهَا قَبْلَ الْيَوْمِ
فرمود آیا خوانده باشی کتاب خدای را عرض کرد خوانده ام فرمود این آیت را خوانده باشی که تفسیر نبوت و ذی
القربی است عرض کرد آری فرمود ما همان ذی القربی هستیم فرمود در سوره بنی اسرائیل برآتی واقف شده باشی
که مخصوص بر هایت حق ما پیرون از دیگر مسلمانان وارد شده باشد عرض کرد ندیده ام فرمود آیا خوانده باشی
این آیت شریفه را که حق ذی القربی را باز گذارد عرض کرد خوانده ام فرمود ما همان کسان هستیم که خدا تعالی
با پیغمبر خویش فرمان کرده است که حق بیش از آنکه بشامی عرض کرد آیا شما خود ایشان باشید علی بن حسین
فرمود آری فرمود این آیت مبارک را قرأت کرده باشی که بدانید که هر چه در غنیمت باز یابید خمس آن بخدای در کمال
خدای و ذی القربی اختصاص دارد شامی عرض کرد خوانده ام علی بن حسین علیهما السلام فرمود ما نیز ذی القربی
ایا در سوره احزاب برآتی برگزیده باشی که برای حق ما و ادای حق ما پیرون از دیگر مسلمانان فرود گشته باشد عرض کرد
نخوانده ام علی بن حسین فرمود آیا این آیت مبارک را قرأت کرده باشی که خدای میفرماید جس را ارشاد است
بِرُكُوفٍ وَشَمَارٍ يَأْكُومُ وَنَهْرٍ فَرَمُودٍ مَطَرٍ فَرَمُودٍ فِي أَيُّوقٍ مَرْدِ شَامِي خِيَانِكُمْ مَذْكَورٌ شَدَّ دَسْتِ بَأْسَمَانَ بِرِفْخَتِ وَجْهِهِ
و انابت و تبری از دشمنان و قاتلان محمد صلی الله علیه و آله سخن کرد و گفت ای بسی روزگار آن که قرأت قرآن کرده ام
امروز بر این آیات وقوف نیافتم و در ردایتی عرض کرد یا بن رسول الله یا توبت من پذیرفته است فرمود این بَلَدُ
نَابِ اللَّهِ عَلَيْكَ وَأَنْتَ مَعَنَا إِنْ تَوَبَّتْ وَانَابَتْ رُودِي خَدَائِي تَوْبَةً تَوْرًا قَبُولِ مِيفَرٍ مِيدِ تَوْبًا مَابِ شَامِي عَرَضَ كَرْدِ
من تائب هستم چون این دستان بایزید پدید کشوف افتاد بفرمود تا آن شیخ را مقتول ساختند و بر آیت حسا

در کتاب مستوفی الادب نامری

بکار او چون آنست که بن حسین آیه تطهیر را قرائت کرد با آن شیخ فرمود شیخ ما نیم اهل بیتی که خدا تعالی شخص
 و دوست ما را آیت عمارت این هنگام شیخ از کمال حیرت و لذت پندی خاموش گشت و بر آنکس مکالمت
 باندوده شد انگاه گفت سوگند میدهم شما را با خدای که شما را بین مردم مبتدی علی بن حسین علیهما السلام فرمود سوگند
 با خدای که بدون شک اهل بیت طهارت ما باشیم و جدا رسول خدای است و ما اولاد او نیم و آن کسان استیم که
 این آیت و مناقب در شان او در دست این هنگام آن شیخ گریان و نالان گشت و آن کلمات را که مذکور شد در
 تبرق و شمنان آل رسول بر زبان راند و بفرمان یزید پلید مقبول گردید و برایت صاحب روضه الشهداء چون
 علی بن حسین علیهما السلام را شناخت با دیده اشکبار و خاطر اندوه دار عرض کرد ای بن رسول الله من در تو و
 یاران تو عارف نبودم انگاه روی بسوی قبله آورد دست خویش بدعا برافراخت و عرض کرد خداوند از دشمنی
 اینجاعت بجزت تو توبت و انابت هشتم و از دشمنان ایشان بجزت تو برانت آورم و بد دستی ایشان دل باز
 سپردم انگاه خویش را با اندوه و زاری بردست و پای بگذارد امام علیه السلام بپکند و در خاک را بش خورد و با لید
 التَّوْبَةُ التَّوْبَةُ اَللّٰهُمَّ اِنَّمَا التَّوْبَةُ بِارْضَاكَ اِذَا كَرِهْتَ مِنَ الرَّسُولِ وَ تَوَّابٌ لِّمَنْ تَشَاءُ حَتَّىٰ يَخْرُجَ
 تَبَضُّعًا فَرَمَىٰ سِرِّعَةَ غَايِ و در حضرت کبریا پذیرفته گشت و شهادت بر آورد و جانش از تن سپردن شد و اهل بیت اظهار بر روی
 خودش بروردند و امام زین العابدین علیه السلام بر سیت و کت بسیار شاد و مغرور و نیز از این نما مسطور است که
 عبدالله بن رمح حمیری روایت نموده است که من در دمشق و مجلس یزید بن معاویه علیه اللعنه حضور داشتم بناگاه
 زبیر بن قیس نزدی حاضر شد یزید با او گفت و فلک با درانگ و ما عنک و ای بر تو در پیش و دنبال چه داری کلمت
 ابشارت با ترا ای امیر المومنین فتح و فیروزی خداوندی و رَدَّ عَلَيْنَا الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ فِي مَمَانِيهِ مِنْ اَهْلِ
 بَيْتِهِ وَ سِتْنِ مَنْ شِيعَتِهِ فَمِنْ اِلَهِنَا فَسَلِّطْنَا هُمْ اَنْ يَسْلُبُوا مِنْ اَعْلَىٰ حَكْمِ الْاَمْرِ عُبْدَ اللهِ
 اَوْ الْفِئَالِ فَاخْتَارُوا الْفِئَالَ عَلَيَّ الْاَسْلِبُ لِهَذَا فَغَدَا عَلَيْنَا مَعَ شَرِّ ذُرِّيَةِ الشَّمْسِ فَاحْطَنَّا بِهِمْ
 مِنْ كُلِّ نَاحِيَةٍ حَتَّىٰ اِذَا اخَذْنَا لِسُوفَ مَا خَذَهَا مِنْ هَامِ النُّوْمِ جَعَلُوا اَهْرَ بُونَ اِلَىٰ غَيْرِ
 دَرِّ و بَلَوُوهُنَّ مَنَا بِالْاَكَامِ وَالْحَضِرِ لَوْ اِذَا كَمَا لَازِمًا مِنَ الصَّفْرِ
 حسین بن علی با جبره بن زاهد اهل بیت نو و شصت تن از شیعیانش بر او آمدند بسوی ایشان بسیار شدیم
 را ایشان را با طاعت و انقیاد و قربان زبان سیرت ما میخواستند ما را باینکه تعالیٰ اقبال جویند و ایشان را بکشد و قاتل با طاعت
 و تسلیم محارفات و با ما و آن هنگام بر دشمنی اقباب بر ایشان شتافتیم اطراف ایشان را از هر طرف فرود رفتیم و با شمشیر
 تمام انجا تو در پاره انداختیم تا که هیچکس سیاه مرکز گردان و غلبه ما را بر خویشتن نمایان و شمشیری ما را در کاسه های سرها
 خود جاگیر دیدند این هنگام بر سوی فرار کردند که میگردد که نرسد و پناه میجویند به نیتنا و کوه الها چنانکه
 کبوتر از پناه صید اندزای امیر المومنین سوگند با خداوندی بزرگداشت مگر ما نماند از کشتن شتری یا دوس اندوید
 سخن بکنند که از آن تا آخر انجاعت را دستخوش تیغ ابدار و تیر شر بار و تنه ای چون آه رساختیم هم اکنون بدینا
 ایشان است که بر بنه و جوان در سپاهان پشاده شیب ایشان خون آلود و رضای ایشان آلوده بجا ک
 اقباب مانده بر ابدان ایشان تا بان و باد وزنده بر ایشان وزان است و زایرین آن کسان که گمانند

در کتاب مستوفی الادب نامری

احوال حضرت سید الساجدین علیه السلام

چون یزید بد اخلاصت بشنید لمح سر بریز افکنده نگاه سر بر آورد و گفت من بدون کشتن شام حسین را از شما نخواهم
 می‌شدم و اگر در معرکه قتال و جدال من با او مقابل می‌شدم و او را طرف بودم البته او را معفو میداشتم طهری میگوید
 زجر بن قیس از نفع عصر بود و سر مبارک امام حسین علیه السلام با او بود چون بریزید در آن سر مبارک را نزد
 بگذاشت و گفت آنچه مذکور شد با تجله میگوید در محافل یزید از بیت این کلمات مرز و در حد در اقاد انسخن با
 روایت اغلب روایت یکسان نیست چه روایت ایشان چنان می‌نماید که امر عراق بریزید و آمدند و یزید از ایشان
 از کیفیت کشتن ایشان حسین را پرسش نمود زجر بن قیس بیان مبادرت گرفت و کلمات مسطوره را باز گفت هم
 در روایت دیگری است که متکلم این کلام شمر بن ذی الجوشن بود اما روایت مفید و آنکه با وی موافقت کرده بصواب
 مقرون است و زجر بن طویل و مختلف از رای از سهل بن سعید مرویست که چون رؤس شهدا و اسرا را بدشت
 وارد کردند من نیز حضور داشتم با آنجا که در آمد و بعد از آوردن سرهای شهدا بسیار با ظاهر شدند و دهل بن کعب
 علیها السلام در مقدم ایشان بود و جاری که بر ناقه سوار و برقی از خرد کن داشت پدید گردید و ندا میگوید و ابناؤه
 و ائمه و اعلیاءه و احسنه و احسنه و احسنه و احسنه و احسنه و احسنه و احسنه و احسنه و احسنه و احسنه و احسنه و احسنه
 نزد که پوش سفاد م و چون از حالت غشوت افاقت یافتیم بدو نزدیک شدم و گفتم از چه بر من صیحه برزدی فرمود
 از خدای شرم دارم نداری که بحرم رسول خدای نظر کاشتی گفتم ای مولای من این نظاره من بسوی تو بریب دست
 گذارده نداشت فرمود تو گیتی عرض کردم من سهل بن سعید شهرزوری د از موالی و دوستان و حبان شما هستم نگاه
 روی حضرت امام زین العابدین علیه السلام کردم و عرض کردم ای مولای من با ما من از شیعیان شما د موالی شما هستم
 یکاش با شما بودم و اول کسیکه در حضرت شما بیض شهادت میرسید من بودم نگاه عرض کردم ای مولای من
 اگر حاجتی باشد بفرمای فرمود آری هل معك شئ من الدراهم آیا ترا از دراهم چیزی موجود است عرض کردم
 هزار دینار و هزار درهم با من است فقال خدشنا من ذلك و ارفعه الى الذی یحلل اناس ابی و قل
 له ان یتعد عن النساء لیبتعل الناس بالنظر البیه عن حرمة رسول الله صلی
 الله علیه و آله انین در هم و دینار چیزی برگیر و باین کس که حامل ریس مبارک پدرم هست بده و با او
 این سر از زنها رود و بگرداند تا مردمان بنظاره با نسر مبارک از حرم رسول خدای صلی الله علیه و آله شنول شوند
 سهل میگوید من ای کار چنان کردم و بجز ترش مزجت نمود و تفصیل را بعضی رسانیدم فقال لی جزا لک
 الله خیراً و حشرک الله معنا یوم القیامه فی زمرتنا سند روایت پادشاه
 نیک و در قیامت با او در زمره محشور فرماید و از آن پس علی بن حسین علیها السلام این شعر را فرمود

احوال حضرت
 سید الساجدین

أنا ذلیلانی در مشق کاتبه
 وجدتی رسول الله فی کل شهید
 من الزنج عبد غاب عنه نصیره
 و شیحی امیر المؤمنین امیره
 فالبت انی لم تلدنی و لم اکن
 برای یزید فی البلاد اسیره

در بعضی کتب در جای امیره و زیره و بدل فیایت امی لم تلدنی فیایت لم انظر دشت و لم اکن مسطور است چنانکه
 در قنبر نیز باین صورت مسطور و مرقوم است و در بعضی نسخ نصیر و امیر و اسیر بدون و در آخر مرقوم است و در بعضی

ربع دوم از کتاب مشکوة الادب ناصری

منسوب بانی مخفف مذکور است که آن پس از ایل بیت را بیابان ساعات آوردند و در آنجا سه ساعت باز داشتند تا از یزید چه فرمان رسد سهل میگوید در آن هنگام که سر مبارک امام حسین علیه السلام را در شهر دمشق حمل میدادند پنج تن زن بر روی کوه شکی بلند که از یزید یعنی الله تعالی بود تماشای مکران دیدیم و در میان ایشان زنی فریاد میکرد و بگوید
 الطهر بود و هشتاد سال روزگار سپرده جای داشت چون سر مبارک از بر آن در یک بگذشت آن فریاد برست و سگی بر گرفت و بر آن سر مبارک انگذ سهل میگوید چون علی بن الحسین علیهما السلام انکروا عجزوا انکران کشت
 قال اللهم عجل لعمركم هذا و هلاک من معها عرض کرد ما بر خدا یا این عجز و زود انکسار که با وی هستند بزودی هلاک
 فرمای هنوز دعای آنحضرت بپایان نرسیده بود که آذریچه در روشن فرود آمد و آنجا عت بری افتادند و بجهت هلاک شدند
 و در زیر آن نیز جمعی کثیر تباه شدند و در پارونخ مقل مزبور ز سهل مذکور است که آنجوز طعونه سگی بر گرفت و بر
 تنایای مبارک حسین علیه السلام پیکند چون من نکران کرد آن طعونه شدم کفتم خدا یا هلاک فرمای او را تا آنکه با او
 هستند سخی محمد و اله و هنوز کارم من اتمام نیافته بود که روشن بشد و آن طعونه و آنانکه با او بودند سبک است رسید
 و این روایت بعید است و هم چنین نظیر نمودن علی بن الحسین بجهت آنکه کار بطوریکه کوشش در سهل کرد و نیز بعید است
 چه در مواردین سفر اینگونه افعال از آنحضرت معهود نیست چنانکه ازین پیش نیز اشارت شد که علی بن الحسین علیهما
 علیهما السلام در طریقی شام با احدی سگ کلمه تکلم نکشتند تا دمشق رسید و روایت ابی اسحق السمرقانی در کتاب
 نور العین غریب تر نماید که میگوید در میان سبایا طفلی صغیره چون پاره ماه بدیدم و بعد از آن مکالمات که مسطور شد
 میگوید در میان سبایا طفلی با من چنان طفل فرمود کیتی عرض کردم سهل شهر زوری فرمود بچی مشوی عرض کردم
 با قامت حج میروم و زیارت رسول خدا را آنک دارم فرمود چون بقیه خدا رسول خدای وصول با شئی از اسلام
 برسان و از حالت ما معروض دار عرض کردم منت پذیرم و عرض کردی دیگر باشد فرمود اگر از در هم چیزی دار
 بحال این پس شریف بده و با او بگوی این سر را در پیش روی ما باز دار تا ما در مان سبب دیدار آن از نظاره
 با مشغور شوند آن فقره همچون پنج تن زن در فرزند روشن را و نظیر نمودن را بجهت ام کلثوم نسبت میداد
 آنچه در خبر مسطور مذکور است که چون بیاب یزید طعون رسیدند مخزن ثعلبه و برداتی مخزن باجم و نیز مخزن و مخزن
 باضا و مجوز نیز با نظر رسیده است و این نیز بنفتمیم و شیخ حارطه و تشدیدنا مکسوره در آخر از جمله تصریح بنیاید این
 طعون امور کوچک دادن ایل بیت بود با بحله چون بیاب الاماره رسیدند مخزن بانک بر کشید و گفت همانا مخزن
 ثعلبه است که فرمودیم را بدرگاه امیر المومنین یزید در آورده اینوقت علی بن الحسین زبان مبارک بر شود و فرمود ما
 ولدنا ثم مخفوا نشر و آکافه در روایتی بعد ازین کلام فرمود و الکن فبیح الله بن مرجان یعنی آنچه ما در مخزن بود
 شریتر و لیم تر بود لکن خدای تعالی قبیح طعون آنرا نکرده این مرجان را در بخارا انوار در ذکرین خبر دانست که در مناقب اینکلام
 اضافه کرده میگوید من نزد یزید بودم بناگاه صوت مخزن را شنیدم که آن کلمات مسطور را بگفت و یزید در جواب او
 گفت ما ولدنا ثم مخفوا نشر و آکافه در کامل مسطور است که شمر طعون چون خیشی محال و طعونی خداع بود و از رای و مزاج
 یزید درست اکاهی نداشت که در باره انکس که سر حسین علیه السلام را نزد او سپارد و با دعوی یزید در قربت خودش
 با آنحضرت چگونه معاملات و رزده جیتی سبخت آن منظر را با شبرین مالک سپرد و گفت این سر را تو بسوی او بر

نظر آن حضرت
در این کتاب

در شرح آن حضرت

آوردن این بنیاید
با سبب الاماره

ربیع دوم از کتاب مشکوٰۃ الادب ناصری

را بروی عرض دادیم از در ابا و اشباع در آمد پس بروی جنگ در نهادیم و پایان او را با جمله یاران دستخوش
 تیغ و سان داشتیم و سرهای ایشان نیز بر فراز نیزه برافزودیم را سبها بر بدن های ایشان تباختیم و با سناکت
 ستور استخوانهای صندور سینه ایشان را در هم شکستیم و زمان و پردگیان ایشان را بر این صفت که میرالمومنین نکران پادشاه
 اینها را ختم و اموال و اثاث او را چندی بغارت بسیاری بسوختن در آوردیم و انیک بدنه های ایشان برهنه
 در خاک و خون غمشته در برابر قصاب افشاده است و قصاب بر آن ابدان تابنده و باد و زنده و وحش و طیر را از گوشت
 و پوست ایشان بهره کامل و نصیب تمام است و ازین پیش در مکالمه مخضربن ثعلبه این مضمون با نیک اخلاقی
 کشت و نیک بود است که رؤسای لشکر زید بر کنون خاطرش دانش داشتند که هر چند در استخار و استسما
 و استزاهل بیت و اطلاع او را از شجاعت ایشان و کشتن جماعتی از لشکر زید را میدانشند و هم میدانشند که بزید از
 اطلاع مردم شام بر این وقایع با خبر و سخت خونین جگر است و ازین روی بادی بدینگونه سخن کردند و از استسما
 خویش و ترس و بیم شجاعت بنی هاشم که هر ذی عقلی بر خلافتش حکم مینماید همچو باز میکشند و مابین کلمات و ترغبات او را مسرور
 میداشند در میان جماعت مسرور از میساختند همانا در خبر است که در آن هنگام که لشکر زید پدید آمدن بیت و رود شدند
 را نزدیک دمشق رسانیدند سواری براسی بر ایشان دچار گشت و با ایشان گفت ای دای بر شما کشتید سپه
 دختر سپهر خود را بادی بگفتد ساکت باش سو کند با خدای اگر تو نیز با ما بودی شمشیر خود را از نیام پرون کشیدی
 پیش از آنکه ما شمشیر از غلاف پرون آوریم آنسوار گفت این سخن از چه گوید که شد از اینکه ما بر جوانمردانی چون شیران
 در آمدیم در حالتی که دستها بر قبضه های شمشیر داشتند لا یغیبون فی مال و لا یرهبون من فیئال یحطون الفز
 سان حطنا و در اموال اینک داشتند از جنگ و جدال ترس و بیم یافتند و فرسان سپاه و شجاعت کزین
 ما در هم میشتند و چون برانکران شدند مانند شیری که بر شکار تا ختن بره بر بار جسد سو کند با خدای ما را
 هیچ جنگ مقاومت و نیروی نبرد ایشان نبود و در مرتع آرزو و جز خلاص شدن از چنگ آن شیران شکاری چوین
 گذاشتیم و جز بجایش حدود سیف و سان کاری از پیش نبردیم و ایشان با قلت عدد و کثرت عدد چون مردم
 کرام و شجاعت و روش آزادگان دل بر مرک نهادند و بر بلایای روزگار و جهالک عرصه کارزار بصیر و تکپانی
 بگذرانیدند و در هم من نصره و دام با تجمد و ای روایت معهوده میگوید چون مردان بن الحکم بن سخنان
 شنیدند از کمال خرسندی بحالت جنبش و اهتزاز آمد سر مبارک امام حسین علیه السلام را بر گرفت و شعر را فرمودند
 بِأَحْتَدَا بَرْدًا فِي الْهَدْبِ وَ لَوْ نَكَا الْأَحْزَابُ فِي الْحَدْبِ
 شَفَيْتُ نَفْسِي مِنْ دَمِ الْحُسَيْنِ أَخَذْتُ مَارِي وَ فَضَيْتُ دَبِي

تغییر و تغییر

معلوم بود که قرائت این شعر در حضور مردان بن الحکم را در مجلس زید در مقلی که نالی مخف موجب است مذکور شد
 اند و بعضی از متاخرین نیز مابین روایت عنایت دارند لکن جمله روایت بودن مردان در آن زمان و در مشق اشارت
 نکرده اند بلکه از روایت بعضی خلاف آن مشهور میشود و نسبت ایندو شعر مردان پرون از ضعف نیست چنانکه ابن سنی
 او ابن سعد روایت میکنند که چون آن سر مبارک بمدینه آوردند و نزد سعید بن العاص والی مدینه نهادند موافق روایت
 شعبی مروان الحکم در مدینه بود آن سر را بر گرفت و پیش روی خود بگذاشت و گوشه پنی مبارکش را بر گرفت

احوال حضرت سید الساجدین علیه السلام

فَأَجْتَدَّ بَرْدُكَ فِي الْبَدَنِ وَكَوْنُكَ الْآخِرَ فِي الْخَدِّينِ سَوَّكَ بِخَدَّيْ كَوَيْلِ كَرَانِ رُوِيَ كَارِ عَمَانِ شَدَمَ وَهَمَ الْكُنُونِ بِحَشَمِ
 مِثْكَرَمَ دَنِيَزِ مِيكُويد حَسَنَ بَصْرِي كَفْتِ يَزِيدَ بَرَسْرَحِيْنَ وَبِكَانِيكَ رَسُو كُنْدِي مِيوَسِيْد نِيَزُو پَسِ اَيْشِرَ نَجْوَانْدَكُ مَذْكَوْرَشَدُ
 بَلَكُ قَرَأْتِ اَيْنِدُو مِتْ بَعْلَاوَه مِتْ وَيَكْرُ نَجْوُو يَزِيدَ مَنُو بَاسْتِ دَا اَبْدَارِ حَمْنِ بِنِ الْحَكْمِ كِهْ اَيْنِ وَدْتِ دَرِ حَضْرُو يَزِيدِ طِيْدِ
 جَايْدِاشْتِ چَا كِهْ دَرِ اَرَشْتِ دَمْفِيْدُو وَيَكْرُ كِتْ مَنَابِتْ دَمْنِ بَرِ مَذْكَوْرِ اَرَشْتِ اَيْنِ شَرَفْتِ اَرَشْتِ كَرُو

بزرگواران بن حکم

لَهَا بِحَبِّ الْطَفْلِ ذِي قَرَابَةٍ مِنْ ابْنِ زِيَادِ الْعَبْدِ ذِي النَّسَبِ الْوَعْلِ
 أُمَّةٌ أَمْنِي نَسَلُهَا عَدَدَ الْحَصَى وَبِنْتُ سُوْلِي لَقِيَتْ لَهَا نَسْلُ

بروایت میفید یزید بر سینه یحیی بن حکم که این شعر بخواند بزود گفت بس کن و بروایت دیگر روایت که قائل این شعر را
 عبدالرحمن بن حکم نوشته اند چون عبدالرحمن اشعر بخواند و باز نمود که این زیاد زشت نهاد با آنجب ناستوده و سب
 ناخته و اخلاق نامجمود داد صاف نامبارک نسأل رسول را بر فکند و اکنون نسل کوه سیده بنی امیه بعد در یک سال
 و دوشتر بنی سلس است یزید ملعون گفت چنین است که کوئی لعنت کند خدای سپهر جان را همانا اگر مانند حسین سپهر فاطمه بن
 در آمده و من با او صاحب و مقابل بودم هیچ چیز از من خواستار نشدی جز اینکه با او عطا میکردم و بلا و بلیت از وی
 میکردم هر چه بر آن استطاعت میداشتم اگر چند در انکار از فرزند آن خویش بسلامت میافکندم یعنی فرزند خود را
 بسلامت میدادم تا بلیت و خطر از وی بگردانم لکن خدای تعالی در امری قضا را ندهد بود و قضای خدا را هیچ چیز بازمی
 کرد اندر روایتی دیگر رسیده است که چون عبدالرحمن اشعر بخواند یزید بطور پوشیده با وی گفت سبحان الله یا
 در چنین مجلس و چنین مقام توانی خاموش باشی یعنی در این حال نتوانی خاموش بنشینی و از مشایب بنی امیه بر زبان نمانی
 و این پس فرمان کرد تا سر را آوردند و در او این بیت مجلس یزید روایات باختلاف است بعضی بر آنند که در
 همان روز در شب قبل از ظهر یا بعد از ظهر و عصر یا نزدیک بزود آفتاب بوده و از بعضی دیگر که روایات و
 حکایات مطوله از ایشان در مجلس یزید باز میمانند معلوم میشود که بر روز دوم بوده چه کیفیت آن مجرب و آن
 حکایات در دو ساعت یا بیشتر کمتر ممکن نیست چنانکه علامه مجلسی علیه الرحمه در بحار الانوار از کتاب بصائر الدرجات
 روایت مینماید که حلبی گفت از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام را با اهل بیت بفرمان یزید بن معاویه لغت از علیه
 در آوردند ایشان را در پستی جای کردند پس بعضی ایشان با بعضی گفتند همانا ما را در این بیت در آورده اند ما بر ما
 ما فرود کرد و تباها گردانند این هنگام آنانکه بترست و پاسبانی ما مور بودند چون این سخن بشنیدند بر زبان رد می گفتند
 نظر با نیاجت بکنند که بهم می دارند که این خانه بر ایشان فرود آید و حال اینکه با مداد آن ایشان ترا پردن پیرند بکنند
 علی بن الحسین علیهما السلام میفرماید میان ما هیچکس نبود که رطانه را نیک بداند مگر من در طانه نزد اهل مدینه یعنی زبان
 خلیف رومی است و ازین حدیث باز نموده آید که ایشان مجلس دیگر با یزید ملاقات کرده باشند چو ایشان کا همیکه بریزند
 درآمدند بجهت مقید و مغلول بودند چون پرده آمدند فلذ قید از ایشان برداشته بودند و از بند قید ره بودند و در حق
 این نوع مردم کمان قتل نمیرود تا حارسان بدانگونه تکلم کنند و تقبل ایشان یقین داشته باشند بلکه این وقت ظن غالب
 و کمان روشن بر سلامتی و خلاص ایشان میرفت و از کیوی دیگر چون قائل مابین مطلب و ناقص این حدیث شریک و موثق
 نذارد و هم در بصایر التدرجات چنانکه در ریاض الاحزان متعرض این حدیث و این تحقیق است حدیثی برخلاف این یک

بزرگواران بن حکم

ربع دوم از کتاب مکتوبه الادب تا صری

و ار دست دلالت نماید که بر خلاف مدلول این یک می باشد چنانکه در کتاب اسرار الشهاده از بهار زنده رحمت
 سند حضرت علی بن حسین علیهما السلام میرسد که فرمود لَمَّا جَلَلْنَا إِلَى الشَّامِ فَدَفَعْنَا إِلَى النَّجْرِ فَطَالَ أَصْحَابُنَا
 مَا أَحْسَنَ بُنْيَانَ هَذَا الْجِدَارِ فَزَارَ طَرَفَ أَهْلِ الرُّومِ وَالْعِرَاقِ بَيْنَهُمْ فَطَالَ لَوْ أَمَا فِي هُوَلَاءِ
 صَاحِبِي فِي مَرَانِ كَانَ إِذْ ذَلِكَ بَعَثُونِي وَ بِرَوَايَتِ صَاحِبِ بَخَارِ لَانُورِ الرَّؤُوفِ وَ دُونَ نَوْفَلِ وَ تَمَّتْ
 وَ خَدَمَتِ أَمَامَ صَفْرِ صَادِقِ نَحْنُ إِزْقَلْنَا مَحْسِينِ وَ حَلَّ سِرِّسْ عَلِيَّ بْنَ الْحُسَيْنِ سَلَامَ اللَّهِ عَلَيْهِمَا شَدَّ فَرَمُودِ وَ جَوْنِ
 حَضْرَتِ دَارِ وَ جَوْنِ وَ زَنْدَانِ شَدَّ پاره ازان کسان با بعضی دیگر می کشند چه نیکوست بنیان این دیوار و بر آن بود
 کتابی بخاطر رومی بود و علی بن حسین علیهما السلام بخاطر اقرانت فرمود پس آنجا رفت در میان خود بزبان رومی گفتند
 مَا فِي هُوَلَاءِ مَنْ هُوَ أَوْلَى بِلَيْمِ الْمَقْتُولِ مِنْ هَذَا بَعَثُونِ عَلِيَّ بْنَ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ لِنِي وَ رِجْعَتِ
 بچسب منیت که بخونخواهی این مقتول یعنی بر رشت او ازین شخص سزاوارتر باشد و مقصود ایشان علی بن حسین بود
 فَمَكَّنَا بَوْمَيْنِ ثُمَّ دَعَانَا وَ أَطْلَقْنَا الْحَدِيثَ يَعْنِي جَوْنِ مَارِ اسبُوعِي شَامِ حَلَّ كَرْدِ نَسِ ازان بزندان بر
 صحاب من گفتند بنیان این دیوار بسیار نیک و حسن است پس اهل روم و عراق بزبان رومی گفتند در میان ایشان
 صاحب روم یعنی طالب روم مقتول منیت که آن کسی که یزید در اراده قتلش باشد و ایشان مرا قصد کرده بودند و ما
 دور روز در زندان بودیم آنگاه را شاهدیم و نیز بروایت راوندی از حضرت صادق علیه السلام مرویست
 که فرمود چون علی بن حسین سلام الله علیهما را با آنکه با آنحضرت بودند بسوی یزید بن معاویه سپاوردند ایشان
 در خانه خراب که دیوارهایش بی استحکام شده جایگزین بعضی از ایشان گفتند همانا ما را در این مکان وارد
 تا سقف برافروزد آید پس از آنکسان که ادباسبانان برایشان موکل بودند بزبان قبطی گفتند با آنجا رفت بگریه که همی
 هم دارند که اینجا برایشان فرود آید و حال اینکه این حالت برایشان صلح نیست که با مدادان ایشان از زندان بیرون
 برزد و یک سگ را با رنج و زحمت و مشقت کردن برزند فقال عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ بِالْقِطْبَةِ
 لَا يَكُونَانِ جَمِيعًا إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ بَرَبَانِ قِطْبِي فَرَمُودِ وَ حَيْكِي نَحْوَاهُ شَدَّ بَازِ وَ خَدَّيْ عَيْنِي بَازِ وَ
 خَدَّيْ زَهْدِ وَ سَقْفِ بَرِافْرُودِ وَ مِكَرُودِ وَ نَازِ كَرْدِ وَ خَوَامِ نَزْدِ وَ مَعْلُومِ بَادِ كَرْدِ وَ خَرِيفِ نَحْدِ وَ مَخَالِفِ نَحْدِ وَ نَحْتِ نَحْدِ
 معذک در باطن منونت ندارد چه از خدیث نیز با بصره متفاد میشود که بعد از در آمدن مجلس یزید ایشان از زندان
 برده اند ممکن است که قبل از ظهر مجلس یزید آمده باشند و آنکامات را مجال باشد و میشود روز دوم در روز با مدادان
 مجلس یزید آمده باشند و نیز ممکن است مجالس متعدده با یزید کنند و آنکه باشد تا کما یک نکت اخلال و قیود از ایشان شده
 باشد با تجمیع سید مسکویید من در جمله آنکه بر یزید وارد شدند در آمدن ما بنکریم با سر مطهر سید الشهدا چه خواهد کرد پس یزید
 فرمان کرد تا آنسر مبارک را از تیره فرود آورد و در طشتی از طلا بگذاشند و مندی و پقی بر آن پوشش ساختند و بروایتی با دست
 چه از حریره چینی و نیز بروایتی در طبقی و بروایت دیگر آنسر مطهر را در حقه سپاوردند و در مجلس و در آوردند و برای پاره را
 معتبره آنسر مبارک را شستند و محاسن را شانه سپاوردند و بروایت دیگری در حیات الحیوان امر عراق بر یزید بن
 معاویه در آمدند و سر مبارک امام حسین علیه السلام با ایشان بود و آن سر مطهر را در حضور آن ملعون سفکندند و بر
 مذبح آتش مبارک را در پیش روی یزید بگذاشند اما صاحب روضه الشهدا میگوید آنجا جماعت سرهای مبارک

مکتوبه الادب تا صری

نزل و ادب
در این
مکات از این
العاب بن بربان
سب

فرمودن این

احوال حضرت سید الساجدین علیه السلام

بریزید و آورند و در برابر تختش از نمودند آن ملعون از صاحبان سره نیک پیک پرش میکرد و وقت درخت
کرد تا سر مبارک امام حسین را نزدیک او بگذرانند و برایت شیخ مفید چون آن سر مبارک را در حضور نچست بگذراند
فَلْيَقُهَا مَا مِنْ رِجَالٍ اعْتَرَفُوا عَلَيْنَا وَهُمْ كَانُوا اَعْقَابًا وَاطْلًا

مستجاب

این هنگام چنانکه اشارت رفت یحیی بن حکم آن دو شعر مذکور را بخواند و بروایتی خود یزید آن شعر را بخواند چنانکه بان
نیز اشارت شد آنگاه روی بابل مجلس کرد و گفت همانا صاحب این سر بر من مفاخرت میورزید و میگفت پدر من
پدر یزید بهتر است همانا پدر من مویب با پدر او احتجاج و زیزیدند و خدای و رقی مویب بر پدر او یعنی علی علیه السلام
حکم راند و او را بکشید و اما سخن وی که ما درین از ما در یزید بهتر است قسم بجان من این سخن بر راستی گوید چه فاطمه زهرا
رسول خدای صلی الله علیه و آله بهترند و در من است و اما سخن او جد من از جد یزید بهتر است همانا برای هیچکس که بخورد
جز ایمان داشته باشد نیز در نیست که بگوید وی از محمد صلی الله علیه و آله بهتر است و اما سخن حسین علیه السلام که او در من
بهتر است شاید این بیت شریف را قرائت کرده باشد **قُلِ اللّٰهُمَّ مَا لِكِ الْمَلِكِ** یعنی آیت را که خدای مالک ملک است
و هر کس خواهد ملک میدهد و از هر کس خواهد شریعت و هر کس را خواهد ذلیل نماید و استدلال ملعون برای این بود که خدا
ملک را با داده است و ایشان را مقهور گردانیده است و این خلافت من از جانب خدای است و این استدلال
از نکال جمل است چه اگر چنین باشد هر کس از روی کفر و طغیان و ظلم و عدوان مثل فرعون و نارده و امثال آنان
سلطنت یافته اند باید برین حکم تاویل شود و غاصبین خلافت همه بر صواب و صحت باشند و کانی از عهد الاهی
مرویت که در حضرت امام جعفر صادق علیه السلام عرض کردم **قُلِ اللّٰهُمَّ مَا لِكِ الْمَلِكِ لَوْ لِي الْمَلِكُ مِنْ لَشَاءٍ**
وَنَزَعُ الْمَلِكُ مِنْ لَشَاءٍ بار خدایا مالک ملک تویی هر کس خواهی ملک میدهی و از هر کس خواهی باز میگیری آیا خدا
بنی امیه مالک نداده امام علیه السلام فرمود چنان نیست که تو با آن اندیشه رفته باشی همانا خداوند ملک را با داده
است و کز بنی امیه ملک را نبرد آنست که مردی دارای جاه است و دیگری از وی سببند پس اینجا به آن
اینم که ما خود داشته نخواهد بود یعنی غاصب هرگز صاحب و مالک چیزی نمیشود با بجز ممکن است که یزید این آیت را
مواقع مذاق و مزاج نماند که مانند خودش از دین و خدای بیگانه بوده اند و جعل او خوشنود بوده اند قرائت کرده ما
چه خود آنان نیز بر این صورت و سیرت روزی نماند و در برابر حق توفیق میباید اند چنانکه محقق قزوینی در زیاض الاحوال

بسیار

سکون خدا علی
باز هم جعفر صادق

میفرماید عین القضاة در تاریخ خود نوشته است چون سر مبارک حسین علیه السلام را در پیش روی یزید علیه السلام
بگذراند و ملعون را قضیبی در دست بود پس آن قضیب بهای آنحضرت را برکشود و بآلب و دندان مبارک
جسارت در زید و بیایات ابن زبیری **لَبَّئْسَ اشْبَاحِي بِيَدْرِ شَهِيْدًا** مثل حسبت این هنگام نگران مردم شام کرد
که آثار تغییر در چهره های ایشان از آن گرد آید او پدیدار گشت و از آنچه بر اهل بیت روی داده بود سخت برایشان
گران افتاد و از مشاهدت این حالت در هم شدند پس با ایشان گفت هیچ دستید و بجهت آنکه از چه روی مقهور دست
گشت کفشد ندانیم گفت از آنکه من در روی نگران هستم که همی گفت من از یزید بهترم و پدرم از پدر یزید بهتر است
و ما درم از مادرش بهتر است و جد من از جدش بهتر است و عم من از عم او و خال من از خال او بهتر است و من انکس هستم که رسول
خدای صلی الله علیه و آله مرا در امان خویش جای میداد و بر پشت مبارکش حل میفرمود و در میان خویش بخواند و در

جسارت
ملعون

ربع دوم از کتاب مشکوٰۃ الادب فارسی

کوهی داد که بن سید جوانان اهل بیست هشتم از بهر من و در نسل من دعای برکت فرمود پس من از هر چه در امر خلافت
از یزید میزاور تر باشم لکن این قول خدای را ملاحظه نکرده بود فللّٰه اتم مالک الملک الی اخره و مقصود آن
لعون این بود که خلافت از جانب خدای باشد و من نیز از جانب خدای خلیفه هشتم این هنگام حالت اهل شام
از آن چشم بستیز کشت و گمان کردند که این امر چنان است که یزید میگوید و حال اینکه تأویل آیه نه انظور است که
آن ملعون گفت دارد خدای چنین نیست که آن جاهل بر آن رفت بلکه اراده خدای ملک ملک سخی و استحقاق و
عدل است و خدای هر کس را بعبادت و اطاعت برود در دنیا و آخرت عزیز میفرماید و مطاع میگرداند و دلیل
میفرماید هر کس را سبب معصیت باینکه در دنیا باید بر وی اقامه حد شود و در آخرت لعذاب نازگردد اندک اما سلفی که از
روی تغلب و پیردن از استحقاق باشد داخل در آیه شریفه نیست و دلیل بر این همان استقامی است که خدای تعالی
در او در دنیا از قلمه حسین علیه السلام کشید و مختار بن ابی عبیده را بر ایشان تسلط داد تا هر کس را که در قتال حسین
علیه السلام حضور یافت با تیغ و جوی کشت و مشد و عذاب نمود با بجز در باب قضیب و چوب خیزران و کیفیت حیات
الملعون در اغلب کتب اخبار مختلفه روایت شده است اما صاحب ارشاد این مطلب را مخصوص مجلس ابن زیاد
لغنه الله داشته است چنانکه مذکور گردید و نیز در باب در آوردن سر را با اسیر یا اینکه از نخت سر را در آوردند
یا بعد از اسیر داخل نموده اختلاف است و نیز در باب مکالمه زید بن ارقم در حالت جبارت کردن ملعون با
و دندان مبارک نیز اختلاف است چه زید بن ارقم در مجلس ابن زیاد آن مکالمت بیامی برد و این کردار
در هر دو مجلس بعید است با بجز سید میفرماید چون یزید با چوب خیزران با دندان جبارت آفازید آورید
اسلمی و برواتی که اصح است ابو برده و بحدیثی ابو برزه با زار مجبر روی بدو کرد و گفت و یک یا یزید یا آقا نصیب
خود با دندان حسین بن فاطمه جبارت میوزنی گواه میباشم که پیغمبر صلی الله علیه و آله نگران شدم که بر شما یای حسین
و برادرش حسن علیهما السلام لب مینماید و میفرمود شهادت میدوید جوانان اهل بیست و هشتم پس خدای کشتد گشته
شماره او را لعن نماید و جهنم را برای او آماده دارد که مصیر ما خوشی است این وقت یزید خشمگین گردید و گفت او را
بر روی کسان از مجلس پیرون کردند و بروایت صاحب کتاب اخبار الدول و آثار الاول ابو برده بسیار
کلمات ناهنجار بان ملعون گفت و آن ملعون فرمان کرد کردن او را بزنند با بجز یزید ملعون در چنان مجلسی که
موفق حدیث حضرت امام رضا علیه السلام از لعن شطرنج و شرب ققاع و پاره جبارت های او که ظلم را
نیردی تحریر نیست پیار استه بود اهل بیت رسول خدای صلی الله علیه و آله را بروی در آوردند و سید سجاد
سلام الله علیه در نقل جامعه بود از ابن از علی بن حسین علیهما السلام مرویت و علی راسه ناهج مکلل
بالذو و البان و حوله کثیر من الشجر یعنی بر سر یزید تاجی مکلل بذر و یا قوت و در اطرافش بسیاری از شاخ دریش
بودند و شیخ طریح در منتخب گوید و نیز در مقتل ای مخفف مسطور است که چون اهل طهارت او را دوشن شدند برید
بجلس یزید شد ما او را خبر کردند و این وقت آن ملعون دچار مرضی سخت بود و عصابه بر سر حمید و دشتی از اب کرم
نماده و پایهای نخوس در آن پشت نماده و طپسی در حضورش حاضر و معالجه مشغول بود و جماعتی از بنی امیه
در حضورش بمجادسه اشتغال داشتند با وی صحبت و حدیث میراندند چون برید را بر ویدار یزید نظر

یزید میباشم
سخت بودی
و در این وقت
و در این وقت

احوال حضرت سیدالسا جدیدین علیه السلام

۳۱۵.

اشاره گفت خدای چشم ترا آورد و در حسین روشن گردانید زید شمشاک بر دی نظر کرد و گفت خدای چشم ترا روشن نکرد و پند
انگاه با طیب نعت هر چه زودتر تا خود بسپای بر و طیب هر چه باید بجای آورد و پندون شد انگاه زید نامه این را دید
که بد کرده بود قرأت نمود و چون بخانت آورد انگشت های خود را چندان بدندان بگردید که نزدیک بود قطع نماید
و گفت اِنَّا لِلّٰهِ وَاِنَّا اِلَيْهِ رَاجِعُونَ و آن کا خذ را با آنکه در حضورش بودند بپفکند چون از مضمونش انگاه شدند پاره پاره
پاره می کشید هَذَا مَا كَسَبْتَ اَبْدَانُكُمْ کنایت از اینکه هر چه بگردس میرسد بسبب اعمال اوست و بروایتی چون از
آن پس که آن ملعون انگشتهای نویشتن را بگردید گفت مُضَيَّبَةٌ عَظِيمَةٌ و رَبِّ الْكَعْبَةِ سو کند با پروردگار که عیبی
بس بزرگ روی نموده و موافق پاره روایات حضرات مجلس همه بهمان مضمون که زید سخن کرد سخن را اندک لکن چون
بن الحکم سخت شادان گردید و نیک خندان گشت و گفت هَذَا مَا كَسَبْتَ اَبْدَانُكُمْ و ازین پیش اشارت عرش
که بودن مردان در آن یامر مجلس زید صحت ندارد با بجز چون اشیا ترا با دوس شد با بد مشق در آرزو برود ایت
طرح مردان بن حکم پرودن شد و چون بر سر مبارک سپر سپهر نگران شد از کمال طرب و شادمانی در اعطای بوشین
نگران همی گشت انگاه برادرش عبدالرحمن پرودن شد چون سر مبارک را دیدی سخت بگرسیت و با آنجاعت گفت
نیک بدانید که شما از جدش رسول خدای محبوب و محروم بدانید سو کند با خدای در هیچ امری بیچوقت باشما
متفق و متحد می شوم انگاه گفت یا ابا عبدالله ازین طیت که بر تو فرود آمد بر من سخت دشوار افتاد انگاه این شعر را
نمود سَهْبَةٌ اَهْلِي فَسَلْنَا عَدُوَّ الْحَيَّةِ اَلِي خَزْءٍ چنانکه ازین پیش اشارت رفت معلوم باد که انظر رندامت
باندوه زید از مصیبت آنحضرت ناز روی حقیقت بود چه اندوه یا بسبب عقا و با خرت و مکافات است یا بسبب
عالمه بگوش مردمان جهان و زید ملعون بر سبب چنانکه نبودند با خرت و خدای در رسول محقق بودند
بسبب زید و زید داشت که از انتشار و غوار خویش هول کرده و نند به بصلاح و صواب و سداد و رشاد کار
میکردند از مذاکره فسق و فجورش پریشان کرد همیشه با خمر و خمار و قمار و دیوز و شکار روزگار میرود چنانکه در تاریخ
محمد نجوی سطوح است که عبدالرحمن بن برش را از عهد ائمه بن زیاد ظلمی و ستمی رسیده برای عرض ظلم سوی
زید راه سپرد و یکسال در گاه زید در زندان و با دوست نیافت تا چار عزمیت بر مراجعت نهاد و یکسوی چون
اینک مراجعت نمودم خمیه خویش را در بعضی سیاهانهای شام برپای کردم ناگاه کلبن را با حقوق زترین نگران شدم
که بدرون خیمه اندر شد و در همان حال مردی را بردارید شتابان دیدم چون با من باز خورد و گفت آیا احسان
ای را نموده باشی گفتم آری درون خیام است پس بچید اندر شد و سنگ را بگرفت پس از آن با من گفت آیا اب
داری من طرفی پر آب بدو حاضر ساختم و آن شخص سنگ را آب بداد و انظر را بهفت مرتبه غسل داد و خود نیز آب
پاشا مید از آن پس با من گفت در اینجا چه میکنی گفتم این فاجر صید ائمه بن زیاد و با من ظلم نموده بود و من برای
داد خواهی سوی بن فاسق زید روی آوردم و یکسال بر باب ادا مقامت کردم و بدو دست نیافتم و انیک ایست
مراجعت همی کنم با من گفت آیا هیچ روا میداری در سفارش تو مکتوبی با من زیاد گفتم چه او با من دوست و صدیق است
پس مکتوبی از بهر من بگاشت و من راه برگردم و نزد این زیاد شدم و آن مکتوب بدو دادم این زیاد انکتوب
قرائت همی نمود گاهی تبسم میکرد گاهی چهره درهم میکشید انگاه با من گفت هیچ میدانی این کتاب را کدام کس

کتاب مشکوٰۃ الانبیا صریح

از بزرگو گشت چنانکه کتاب این کتاب نیز در این بریزید من نویی است و دانسته باش که بریزید مرا آگاهی داده است
 نه تواند و مراد است و ششم نمودی و هم ما بن فرمان ده است که ظلم دستمی را که بر تو فرو و در دیده چاره کنم و من چنان
 کردم و تجمل اندوه بریزید برای این بود که مبادا و قضیه انما دت امام حسین علیه السلام و مصیبات اهل بیت سلام
 سه علیه که باره قلوب مردم شام و دیگر کون و تخت و نایق آفتابش سرنگون کرد و بلکه بعلاوه او و کسانش دشمنش
 شمشیر بدار و تیر شرب را بر گردن اندازید بود که کسی چاره حرکات که بر آنسوس و شیمان فی او دلالت داشت اظهار میکرد
 و چون حالت مردم را ندانید درجه شعله و متغیر میسیدید دیگر باره بغض و کین ویرین نمودار میساخت تا آنچه
 که شعرا کفر میسر زبان میزدند که هی فرزندان میدرگز تر میکشت و گاهی خیر البریه بعدا خد جدد و التانی
 از من و الوصی ستمایکشت و گاهی از خوف کرد از جلیل نعیم و علیل میکشت گاهی منکر وحی و شریک میکرد
 آنچه را چه نظر با بقای وقت و زمان بپایان میرد اگر این اندوه تحقیق بود پس از چه روی اهل بیت عصمت و
 هدایت را با آن خفت و ذلت از کوفه تا دمشق و در آوردن آن مجانس در منازل و مساجد با ایشان بگذرانید و
 پنج عبدالله عمران کهنه سینه و که در متون تواریخ و سیر سلطوره است هیچ ندانم آیت ندامت و پشیمانی او را آثار و
 و علامت پستی آیا حرکت در آن اهل بیت پیغمبر و علی بن حسین و با آن حالت ربیبت از کوفه شبام است یا در آوردن
 در آن سید انامه ران و وضع و ذلت شهر دمشق است یا آوردن ایشان در مدینه شهادت را در مجلس دست
 یا همان سر سیر فاطمه داشت زرد شاره بچوب خیزران بلب و دندان جگر گوشه غم روان است یا آوردن
 سر بیاک پس در تبرک در محفل چهار و شرب است یا آن مکالمات و مخاطبات با سیدنا ساجدین و اهل بیت طاهرین
 است یا منزل ساجدین را در دندان و خرابه یا سب آل رسول در مسجد دمشق است یا آن مجادیه
 حضرت زینب و ام کلثوم دیکند است یا ویرانی کعبه و قتل مردم مدینه است و شیوع غنا و ملاهی و فسق و فجور
 و سازد ظهور و تجا به و مماناس در زمان او و معاصی و ملاهی در که و مدینه و دیگر بلاد است یا آنک گشتن سید
 اتحاد یا انکار وحی و نبوت و بنیت رسول پروردگار معیاد است که اشکارا و واضح گفت لعنت هاشم بالملک
 فلا خیر جاء ولا وحی نزل یا انهار کید و کین با پیغمبر چنان صلی الله علیه و آله است که همی گفت صلح الغراب
 نقلت صلح الغراب لا نصحه فلما من الی شیخ یو یا اینکه بعد از آن خطبه دشمه اذیر المؤمنین که سنگ را آب کردی و دین
 و آسمان را چنان ساقی گفت با صحنه محمد من صواعق عاصفون المؤمن علی النوح یا در آن غزوات کفریات دست
 که بر دین عیسی بن مریم و طاع ما دم طلبید یا انان است که پس از این اعمال نکو سپیده در کفر و نفاق و مصیبت
 گناه بخون و خشیت یا شیمانی و ندامت رفت مکرر است مانند این جوئی موزخی از اهل سنت و جماعت
 میسید که و اتدی و این الحق و هشام محمد و ابیت کرده اند که جماعتی از اهل مدینه در سال شصت و دوم هجری
 از شاد و امام حسین علیه السلام بریزید پدید و خود نمودند و او را نگران شدند که شرب خمر و خمر و کلاب
 و بعد چون بدین حاجت کردند دست و ششم اولب کشادند و او را نماند است خلع نمودند و عامل او عثمان بن
 محمد بن ابی سفیان را بر وزن کردند و کشیدند از کرم مردی آمدیم که او را دین داین نیست و چهاره مست طایف است
 و غار میزند پس عبدالله بر و خطبه انصیل معیت کردند و خطبه گفت یا قوم سوگند با خدا می ما بریزید خمر و کلاب

احوال حضرت سید الساجدین علیه السلام

چنانکه شدیم که سبب معاصی از آسمان بر ما نکت فرود آید چه یزید در کتاب محرمات با شور و جفا که
 در آن دو قرآن و خواهران را شریح میاید و شرب خمر میکند و نماند پهای نمیکند و اولاد پیغمبر را میکشد چون این
 اخبار گوشه آن ظالم جبار شد قبل دسی مردم مدینه و نهب اموال ایشان فرمان داد با اینکه از رسول خدا ای حادثه
 و اخبار و نکوشش انگس که مردم مدینه را یازاد در سید است که نماند آن است که یزید همان کس باشد که عکای بزرگ
 و دسای ملت اهل سنت و جماعت بر عین دگر و متفق هستند پس نشاید بر پاره اعمال او یارقت و بکای او
 لعن کردن او این زیاد را یا اینکه باهنگ قتل سپر زیاد است او را در باطن نادم و پشیمان دانست این
 نکرام و شیطنت و جلیتی است که در پرشش معویه بطور کجمل موجود بود و با سپر کوهمیده سیر مورد کشت
 گردان بود که معویه با اینکه از اخلاق پرشش یزید کمالاً مطلع بود برای تقریر ولایت عهد چه تمام بکار برد و از مردم
 و دوسای قبایل و ثانی بن عروه با چه زحمتهای چه دعوا و وعیده و بخشش اموال از بر او سبقت میگرفت و همی
 گفت من بدوستی و محبت یزید بدو رخ میوم امام حسن را برای انجام این مهم مسموم و شهید ساخت و آنوقت
 در کار امام حسین انگونه و صیت نهاد چنانکه تحقیق کافی در اینهاه تقریر یافت و تمام اندیشه او و پرشش این بود که
 برخلاف رای پیغمبر کار کند این حنیف را بر افکند و اگر نه بس ضعیف گرداند و در پی رسول را بر اندازند دعا
 پیغمبر را در برکت نسل حسین علیه السلام دیگر کوس نمایند تا کجا هستند تا هم اکنون بگردند که از نسل خاست نبی مینه
 در حله روزگار را در ثار نیت و در پی رسول مختار و در صامت روی زمین شماره پروان از حد حصر و شمار در برت
 عزت و اتقار و حشمت واقبا پایدارند و الله متم نوره و لو کره الکافرون با بجز برشته انجبر که اندریم باز شویم شیخ طبرسی
 میگوید در اینکام ریات نمودار و بانگ تکبیر صغیر و کبر منبر گردید و ناگاه صدای قنق را شنیدند و شخص را اندیدند

جاؤا براذلك بان بئب محمدا
 لا يوم اعظم حصره من يومه
 فكا تمايلك بان بئب محمدا
 و بکبرون اذا فئلت و ائمتنا
 من مئلا بد مائه نر مئلا
 الا رهينا بالمنون فئلا
 فنلوا جهارا عامدين سؤلا
 فنلوا بك التكبیر و التهللا

معلوم باد که این اشعار را بیکدیگر بن عبد السلام شاعر نسبت دادند و او در سال کجید و شصت و یکم متولد بود
 و در زمان متوکل وفات کرده است و در زمان متوکل وفات کرده است در بعضی کتب اخبار این اشعار را بخالد بن
 سعدان منسوب داشته اند که در مرتبه امام حسین علیه السلام گفته است و هم مواقع قرآنت این اشعار را مختلف نوشته
 گاهی بر ادیت صاحب عوالم همیشه در بصره از ناشی مرقوم داشته و در نگارش اشعار با اختلاف در کلامی در
 اهل بیت از ناشی مسطور داشته اند چنانکه مسطور شد گاهی پیش و کم در دیگر مقامات برای استشهاد با حال پیغمبر مردم
 کوفه و شام از دیکدیگر بن یاد کرده اند و نیز نسبت قرآنت این آیات را چنانکه ازین پس شارت رود بغیر از
 نافع نیز داده اند و سید علی الرضی مرقوم نموده است که یکی از مضامین تابعین چون در نام شماره راس شریف
 امام حسین علیه السلام را نمود و بگاه خویش را از تمام اصحاب خود مخفی داشت چون از پس امدت او را با
 نه سبب بکار پرشش نمودند گفت که نه بدو چه بیتی و چه بیتی بر ما فرود کرد دید آنوقت اشعار مذکور را فرود خواند و غیب

کتابخانه
 مجلس
 نجف
 شماره

ربیع دوم از کتاب شکوة الادب ناصری

کتابین مختلف رفته اند و اشارت کرده اند **اللَّهُمَّ إِنَّا لَنُحِبُّكَ** و کیت بحن یا خالده بن معدن این شعر را تفسیر
نموده باشند باینکه مقصود علمای خبر و احادیث از نسبت دادن این اشعار بقبر است از ورکاران زبان حال ایشان
باشد و گرنه خود چگونگی در یک جای از زبان مکتف در میان آن مصیبات مسطور و بدیگر جای استشهاد گسار
بر یک بحن و دیگر شعرا منسوب میدارند و الله تعالی علم با بجز شیخ طریح میگوید بعد از آن سبایا و رؤس را وارد
مشق نمودند و علی بن الحسین علیهما السلام با ایشان بود بر شتری بدون دغا و این شعر فرمود **إِنَّمَا ذُكِرْنَا بِغِي
بِطْنِ كَاتِبِي** الی آخره بعد از آن یزید پدید آمد مبارک را فرمان کرد تا در مجلس حاضر گردند و در طبعی از طاعت
و با تفسیری که با او بود با شما یای مبارکش حبارت و زید دهمی گفت یا حسین خدای ترا رحمت کند و همانا حسن لغت
بستی آن پس آن شعر مذکور را نطق **إِنَّمَا ذُكِرْنَا بِغِي بَطْنِ كَاتِبِي** الی آخره بخواند نگاه نظر علی بن الحسین علیهما السلام افکند و گفت پدر تو رحم
قطع نمود و حق را مجهول داشت و در سلصنت من بن منازعت و زید پس خدای آن کرد که دیدی علی بن الحسین
علیها السلام در پاسخ این آیت قرئت فرمود **مَا أَصَابَ مِنْ مُصِيبَةٍ فِي الْأَرْضِ وَلَا فِي السَّمَاءِ إِلَّا فِي كِتَابٍ**
مِنْ قَبْلِ أَنْ نَبْرَأَهَا إِنَّ ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرٌ یعنی هیچ مصیبتی در زمین و نه در نفوس شما فرود نمی آید جز آنکه از پیش
که نمایش گیرد و مقدر است و این کار با قدرت خدای سخت آسان است کنایت از اینکه آنچه بر او وارد
بشیت خدای و حکمتها الهی است نه سبب منازعه با تو و ملک تو این هنگام یزید با پدرش خالده روی کرد و
گفت علی بن الحسین را بر این جواب که از بهر من ساخت پاسخ گوی و خالده را اینکار ساخته نکشت پدرش یزید در
جواب این آیت قرئت نمود و با خالده گفت یا علی بن الحسین بگوی **مَا أَصَابَكُمْ مِنْ مُصِيبَةٍ فَمَا كَسَبَتْ**
أَيْدِيكُمْ وَبَعْضُ عَمَلِكُمْ یعنی هر مصیبتی و بیتی بر شما چنگ در میان کند سبب اعمال و افعال شما است و معدن
از پیشتر معاصی و خطای شما گذشته و عفو کار میرود کنایت از اینکه من نیز از پیشتر جرمیم شما عفو و گذشت
شمار علی بن الحسین علیهما السلام فرمود **اللَّهُ يَبْغِي الْأَنْفُسَ حِينَ يَشَاءُ** یزید خاموش گردید و بروایت علی بن ابی طالب
در تفسیر حضرت امام جعفر صادق علیه السلام را بر یزید پدید آوردند و علی بن الحسین در خدای امیر المؤمنین سلام
علیهم را بر آن ملعون داخل نمودند و علی حسین مغلول بود یزید ملعون گفت یا علی بن الحسین ساپس خداوندی را
که پدرت را بگشت آن حضرت فرمود خدای رحمت کند کسی که پدرم را بگشت یزید ختمناک گردید و فرمان داد
بگردن آنحضرت ترا بزنند علی بن الحسین فرمود چون مرا بگشایی پس دشمنان رسول خدای تعالی علیه وآله را کدام کس
بنازل خودشان برسانند باینکه ایشانرا جز من محرمی نیست این هنگام آن ملعون گفت تو خود ایشانرا باز میکردان
بنازل خودشان پس از آن سوانی بخواست و بدست خوشین نعل جامعه را از گردن آنحضرت همی سوانی گرفت
نگاه گفت یا علی بن الحسین آیا دهنستی من در این کردار چه اندیشه کردم فرمود آری خواستی بیرون از تو کسی
بیز من منت نرود یزید گفت سو کند با خدای مرا داده همین بود نگاه گفت یا علی بن الحسین **مَا أَصَابَكُمْ مِنْ مُصِيبَةٍ فَمَا**
كَسَبَتْ أَيْدِيكُمْ و از این آیت مبارک باز رسانید هر مصیبتی بر شما فرود آمد سبب کردار خودتان بود آنحضرت فرمود
هرگز این آیت در شان ما نازل نشده است بکه در باره ما نازل شده **مَا أَصَابَ مِنْ مُصِيبَةٍ فِي الْأَرْضِ**
وَلَا فِي السَّمَاءِ إِلَّا فِي كِتَابٍ مِمَّنْ لَا يَأْتِي عَلَى الْبَنَاتِ إِلَّا الْبَغْيُ باینکه رضای

احوال حضرت سید اسحاق علیه السلام

اصحاب علی علیه السلام

داود ایم و از ارشاد فرسایش و اقبال و ادبار روزگار نشاید اندر ایم دانه بازده و در پنج با شیم چنانکه متمم
 آیه شریفه لِكَيْلَا تَأْسَوْا عَلَىٰ مَا فَاتَكُمْ وَلَا تَفْرَحُوا بِمَا آتَاكُمْ مَتَّضِنَ لِمَعْنَى اسْتِوَابِ اسْمِهِ وَبِرَوَايَةِ دِيكَرِ
 آن حضرت این بیت مبارک را به پایان قرأت فرمود و بر روایت صاحب کتاب احتجاج چون علی بن الحسین سلام
 علیهما را در جده آنکه از بسیاری اولاد حسین و ائمه ائمه حضرت بسوی شام حمل میکردند بریزید و آوردند بریزید با حضرت
 گفت سپاس خدایندیر که پدرت را بخت و مر از اندیشه و کفایت فرمود قال عَلَيْهِ السَّلَامُ عَلِيُّ بْنُ
 فَكُلَّ أَبِي لَعْنَةُ اللَّهِ أَفْرَاتِي لَعْنَةُ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ فرمود بر کسی که پدرم رگشت دوری باد از رحمت خدای نگاه
 فرمود و اینچنان میدانم مرا که خدای را از رحمت دور دارم یعنی خدای پدرم را بخت و من بر آنکه که پدرم را بخت
 لعنت میفرستم و بقول صاحب مناقب بعد از پاره کلمات یزید و علی بن الحسین علیهما السلام نکند آنحضرت فرمود
 يَا بَنِي مَعْوِيَةَ وَهِنْدٍ وَصَخْرٍ لِمَ زُلِيَ اللَّيْثُ وَالْأَمْرُ لِلْأَبَائِي وَأَجْدَادِي مِنْ قَبْلِ أَنْ تُوَلَّدَ وَلَقَدْ كَانَ
 جَدِّي عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ يَوْمَ بَدْرٍ وَوَأَحَدٍ وَالْآخِرَ أَيُّهَا بَدْرُ يَا أَبَةَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ
 وَآلِهِ وَأَبْوَاكَ وَجَدْتَنِي فِي أَبْدِيهِمَا رَأْيَانًا لِكُفْرَانِ الْكُفْرَانِ ای سپهر معویه وای
 سپهر هند وای سپهر همیشه نبوت و امارت و ولایت و امامت مخصوص با ما و اجداد من بود پیش از آنکه تو بجهان آید
 و از شکم مادر فرود آئی و جد من علی بن ابیطالب علیه السلام در جنگ بدر واحد و اتراب و برای رایت رسول خدا
 صلی الله علیه و آله بود و پدر تو در جد تو علم کفر در جنگ دیشته نگاه علی بن الحسین علیهما السلام بیشتر را بی قرانت
 مَاذَا نَقُولُونَ إِذْ قَالَ النَّبِيُّ مَاذَا فَعَلْتُمْ وَأَنْتُمْ آخِرُ الْأُمَمِ
 بَعِيرِي وَبَاهِلِي عِنْدَ مُصْقَدٍ مِنْهُ إِسَارِي مِنْكُمْ خَرَجُوا بَعْدَ أَنْ يَزِيدَ فَرَوَدُ

وَبَلَّتْ بِأَزِيدٍ أَنْتَ لَوْ نَدَدْتَنِي مَاذَا صَنَعْتَ وَمَا الَّذِي أَرَدْتَنِي مِنْ أَبِي وَأَهْلِ بَيْتِي وَأَخِي
 وَعُمُومَتِي إِذَا الْهَرَبْتُ فِي الْجِبَالِ وَأَفْرَشْتُ الرِّمَادَ وَدَعَوْتُ بِالْوَيْلِ وَالشُّورَانِ
 بَكُونَ وَأَسْأَلُ أَبِي الْحُسَيْنِ بْنِ فَاطِمَةَ وَعَلِيَّ مَنصُوبًا عَلَىٰ تَابِ مَدِينَتِكُمْ وَهُوَ وَدُعَاؤُهُ رَسُوْلُ
 اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فَجِئْتُمْ فَابْتَسَرْنَا بِخَيْرِي وَالنَّدَامَةُ عِنْدَ إِذَا اجْتَمَعَ
 النَّاسُ لِيَوْمِ الْفَيْبَةِ وَاسِي دَدِيلِ بَرْتُو بَدَايِ يَزِيدَ كَرْدَانِي چیه کردار کار با پای بر دی و چه عمل مرتکب شدی و
 در باره پدرم و اهل متمدن و برادران پدرم چه معصیت دلبت بر کردن نهادی هر آنکه سر کوه ساران بر نی
 و از خاکستر سبزه سازی و از بهر خوشی خوار سازم و خریدار تباهی و فنا و طاک و خریدار تباهی و فنا و طاکت
 و بوار شوی که قرآن روزگار پدیدار آید و آن شقاوت و قسادت و عبادت و غویب و چار کرد که منزه
 پدرم جلگه کوشه قبول و سیف الله المسلول علی علیه السلام بر دروازه شهر شما منسوب شود با اینکه حسین علیه
 السلام در میان شما و جیه رسول خدا و امامت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله باشد پس شبارت باد ترا بخیر
 و خواری و هلاکت و رسوائی و ندامت و پشیمانی در با ما در ستا خیز گاهی که مردمان را بپاداش اعمال و کفر افعال
 بخت و در الجلال عرضه دهند و در روایت شعبی مذکور است که از آن پس یزید فرمان کرد تا علی بن الحسین بر
 و آوردند پس آنحضرت را آوردند و جماعت سنون از دنبال آنحضرت بودند یزید گفت ای تو گیتی علی بن الحسین

انت اعرفنا لنا من لى اما علي بن الحسين بن علي بن ابي طالب توا زجه مردمان را نيکتر شناسى من علي بن الحسين بن علي بن ابي طالب بستم يزید گفت گزیده آن بود که علی بن حسین کشته شد قال ذاك علي الا وسط فرمود آنکه شهید شد علی اوسط بود يزید گفت یا علی ترا نیز برای قتل در اینجا آورده اند آنگاه بقبل آنحضرت فرمان کرد و آن حضرت را سپردن بردند تا بقبل رسانند زینب صیحه برکشید ترا بجا میبرد فرمود برای مقتول ساختن این بیت ام کلثوم و حضرت زینب صیحه برآوردند ای زید آنخونه که از ما بریختی ترا کافی است ترا با خدای سوگند میدهم اگر در امیکشی ما را نیز بکش يزید فرمان کرد ما آنحضرت را باز آورده آنگاه گفت یا علی پدرت آن اراده داشت که او را امیر المؤمنین بخوانند پس خدای او را از پای در افکند و از پنج برانداخت و مرا مالک الرقاب شما گردانید پس اموال شما را ما خورد و رجال شما را مقتول و زمان شما را اسیر و اعدا شما را باطل ساختم علی بن حسین علیها السلام در پنج فرمود بسم الله الرحمن الرحيم ما اصاب من مضیبه الی آخر يزید سرخوش بلند کرد و فرمان کرد ما آنحضرت را کردن بزنند و آنحضرت را از پیش روی يزید سپردن بردند ام کلثوم سلام الله علیها صیحه برآورد و حاجی حسب من بجا میشود فرمود یا عمه بسوی شمشیر فصاحت اغوثاه بالله عز وجل و ابعیبه من لا یبی باسئل الله نبی الهدی یا بقیة بن علی المرتضی چون مردمان اینجا آمدند صدای ناله و صیحه بلند کردند پس از میان مردی بایرید گفت این سپهر را باز کردن و گزیده ترا مردمان میکشند يزید فرمان کرد ما او را باز گردانیدند و در حضورش باز داشتند علی بن حسین علیها السلام فرمود و کلت با یزید ان کان لا بد فاحضر لی ثقیه حتی اوصیبه و صیبه و ای بر تو ای یزید اگر بناچار من بیایکشته شوم پس کسی را که موثوق بتوانی نزد من حاضر کن ما او را بوضی و صیت گذارم يزید گفت چه چیز است که میخواهی با وی و صیت گذاری فرمود کرد و صیت گذارم که حرم را بدیده رسول باز گرداند يزید گفت جز تو کسی ایشیا را باز نمیکرد اند و ازین سخن حاجی خواست مردمان را خاموش بگرداند در تجار الا نوار از شیخ بن نامردی است که علی بن حسین علیه السلام فرمود ادخلنا علی یزید و نحن اثنی عشر رجلاً مغلولون فلما وقفنا بین یحیی یزید قلت انشد الله یا یزید ما ظنک برسول الله صلی الله علیه و آله لورا انا علی هدیه الحاکم یعنی ما را بر يزید در آوردند و در حالتی که ما دوازده تن مرد بودیم که بر ما غل بر نهاده بودند چون در حضور يزید وقت شدیم کفتم سوگند میدهم ترا بخدای چسب ای یزید کجا تو بر رسول خدا صلی الله علیه و آله اگر ما را بر اینجا نکران شای فاطمه و دختر حسین سلام الله علیها فرمود ای يزید دشمنان رسول خدای ما سیر میشوند پس مردمان بگریستند و اهل سزای يزید گریان شدند چنانکه صدای بگریه بگشت و ملا و اب ستار آن پس فقال امتع حسین علیه السلام را و زمان و اما آنکه از اهل آنحضرت بجای مانده بود بر يزید در آوردند در حالتیکه ایشیا زاده در میان بهم رسیده بودند چون ایشیا را در اینجا در حضور يزید باز داشتند علی بن حسین فرمود ای يزید سوگند میدهم ترا بخدای چسبیت کجا تو بر رسول خدای اگر ما را بر اینجا بدیدی يزید فرمان کرد ما را رسیما نهار قطع کردند آنگاه سر امام حسین علیه السلام را در پیش روی خود بگرداشت و زمان را از عقب خویش جای ساخت تا بدین مبارک تظا بشوند و علی بن حسین سر را بدید و از آن پس در تمام مدت زندگانی کجا روس نفرمود این تا گوید علی بن حسین فرمود

سید محمد باقر

تظا
انما اول

احوال حضرت سید اسجدین علیه السلام

أَنَّا ذُنُّ لِي بِالْكَلَامِ فَقَالَ قُلْ وَلَا تَقْتُلْ هَجْرًا بَارِئًا بِكُفْرِهِمْ وَرَعَالَتِي كَمَا مَغْلُوبٌ بَدْرًا مَعِي كَرُونَ
 رَضْتُ مِثْرِي كَقَوْلِي لَكُنْ بِهَوْدَى كَقَوْلِي فَقَالَ لَقَدْ وَقَفْتُ مَوْفِقًا لَا يَنْبَغِي لِشَيْئِي أَنْ يَقُولَ الْهَجْرُ
 مَا ظَنَنْتُكَ بِرَسُولِ اللَّهِ لَوْ رَأَيْتَنِي فِي الْعُلَى فَرَمُودًا مِمَّنْ فِي مَوْقِعِي يَتِيَاؤُمُكَ سَنَاءً وَرَضْتُ كَمَا نَزَدْتُ مَنْ كَسَى حَمِي
 هَجْرًا يَدْعِي فِي رَأْيِ نَجَاتِ أَسِيرِي وَمَغْلُوبٌ بَدْرًا مَعِي كَرُونَ وَرَضْتُ مِثْرِي كَقَوْلِي لَقَدْ وَقَفْتُ مَوْفِقًا لَا يَنْبَغِي لِشَيْئِي أَنْ يَقُولَ الْهَجْرُ
 چگونگی شخص بد رشتی و سختی و پرفشاری و پیروده سخن میزند معنی باطنی این است که خدای تعالی مرا مقام دست
 در رتبت در جنتی عنایت فرموده که هرگز دارای این مقام را سخن پیروده بر زبان نیاید بلکه هر چه بر زبان
 او بگذرد همه بصدق و صواب و بخوشنودی خدای و شریعت رسول و منهای است با کلام فرمود حدیث کلام
 تو بر رسول خدای اگر مراد فعل نکرده یزید با آنکه در اطرافش بودند گفت او را بحال خود گذارید و بروایت صحیح
 مشب از علی بن بحسین علیهما السلام این است که آنحضرت فرمود لَمَّا وَقَفْنَا عَلَى زَيْدِ بْنِ مَعُوذَةَ ابْنِ
 بَحَالٍ وَدَبَقُوا نَامِثِلَ الْأَغْنَامِ وَكَانَ الْحَبْلُ بَعْثِي وَعَنْ أُمَّ كَلْبُومٍ وَبِكَيْفِ زَيْدٍ وَنَسَكِنَهُ
 وَالْبَنَاتِ وَكَلَّمَا قَصْرًا عَنِ الْمَشْرِقِ ضَرَبُوا نَاحِيَةَ أَوْ قَفُونَا بَيْنَ يَدَيْ سَرِيذٍ
 قَفَلْنَا مِنْ رَبِّهِ وَهُوَ عَلَى سَيْرٍ مَلَكِيٍّ چُون بَرِزِيدِ بْنِ مَعُوذَةَ وَزَوْرُونَ دَرِزِيدِ بْنِ
 بریسانها که بر گردن مانند گوسفندان در آورده و در میان در گردن من در گردن ام کلثوم میگذرد سایر
 دختران بودند و ما را نمی میکشیدند و اگر در سپردن راه تصور نمودیم ما را مضروب میداشتند تا گاهی که در حضور
 یزید باز داشتند و من نزدیک او شدم گاهی که بر تخت ملک و مملکت خویش جای داشت معلوم بوده
 که در آن پر روایت بی عنایت شاید بود و چنانچه در و زنده مرد مغلوب که مذکور گشت جز نام زین العابدین
 برادر امام حسین بودایت بعضی حسن بن حسن و زید بن حسن و عمرو بن الحسن علیهم السلام تاکنون
 شناخته نقله آثار و کتب اخیر همیشه و دیگر با آن روایات مذکوره و حالت قساص و شدت یزید ملعون
 آن روایت که از علی بن بحسین میماند که فرمود و کفتم صیقل ظن تو بر رسول خدا اگر را بر این صفت بچند سیر
 بگریست و فرمان کرد تا بریسانها را از اعناق و اکتاف ما بریزند با مغلوب بودن رجال و اینکه یزید لعنت
 اخلال ایشان امر نمود یا بدست خودش غل اند کردن علی بن بحسین باز کرد در مجلس اول منافق است و با آن
 حرکات ناهنجار که از آن پس از وی مشاهده شد رفت ساز کار منیت با اینکه چنانکه نوشته اند گاهی که علی بن بحسین
 علیهما السلام را بر وی در آورده اند ملعون چون کرک کزنده و ذنب گیرنده چشم بدو می دوخت و از آنکه
 از پدر وی آنحضرت بجای مانده و مدتی در وی نگران گشت آنوقت گفت این شخص کسیت گفتد می علی بن
 بحسین است و او آن پیش ملعون را بقتل علی بن بحسین خبر گفته بودند از این روی در عجب رفت و گفت میگوید
 علی بن بحسین محققا کشته شد پس آنحضرت فرموداری علی بن بحسین برادر من بود و مردمان او را بکشند
 این شهر شوب روایت میکند که انلعون با امام زین العابدین گفت و اعجاباً لاینکه منی علیاً و علیاً
 یعنی محبت که پدر تو سپهرن خود را علی می نام گذارد فرمود این آبی محبت آناه فتی ما نیمی طرا پد رم دوست مید
 پدرش را این روی فرزندان خود را امر از بنام مبارکش نینها و یزید گفت تویی انکس که قدرت میبخش
 خلفای

و سایر روایات

الحمد لله الذي جعلنا منكم القريب والبعد والحز والفرح والعبد ما
لكم من ناصر ولا ذليل شكرو سپاس مخصوص خداوند است که بر شما نازل شد و شما را از غم و اندوه دور
و آرزو دور نزدیک و دور آرزو و بنده دشمنان ستم دشمنان ناصری و کفایت نیست علی بن الحسین علیهما
السلام در جواب فرمود من کان اخی من ابی با اختلاف و هو ابن بنت نبتی کفر کدام
کس از پدرم بخلاف است سزاوارتر است و حال آنکه وی پسر دختر شماست و ازین جمله معلوم میشود که این رقت
و مهر و رزائی اگرچه از اهل بیتم در مجلس اول نمودی مشهور و نکته در مجلس دیگر و ایام دیگر بحسب تقاضای طلبت
واری در کسین قلوب مردم روی داده است در ریاض الا حزان از دعوات را و ندی منقول است که
چون علی بن الحسین علیهما السلام را بسوی یزید حمل کردند انلعون اندیشه بر آن برست که آنحضرت را مقتول
نماید پس آنحضرت در برابرش وقوف یافت و یزید با وی مکالمت نمود تا مگر آنحضرت بگفتی سخن فرماید که تو
فل کردی و آنحضرت بر طبق کلام یزید سخن میراند و در دست مبارکش سب کو حاکم نمود که با انگشتی مبارک سزا
بایزید حکم میفرمود انلعون گفت من با تو سخن میکنم و تو مرا پانچ میسازی و با سب که در دست داری شعولی
پگونه این کار سزاوار است یعنی این کردار تو پیرون از رعایت حشمت منت علی بن الحسین علیهما السلام فرمود
حدیثی ابی عن جدی انه کان اذا اصلى الغداة وانفلد لای تکلم و سخن باخذ لیسجه بین بدنه
فیقول اللهم انی اصبحت البیتک و اجدک و احمیدک و اهلک بعد ما اذتیریه بسبحی
و یاخذ النجحة و یدیرها و هو تکلم بما یرید من غیر ان یتکلم بالاسم و ذکر ان ذلك
مخلف له و هو خذ الی ان باوی الی فرایشه فاذا اوی الی فرایشه قال مثل ذلك القول
و وضع سجته تحت راسه فی محبته له من الوقت الی الوقت فمالت
هذا اقتداء بجدی حدیث کردم از پدرم از جدم که چون نماز با مداوان بیایان برود از
انکار آنحضرت جست هیچ کلمه نمیفرمود تا آن سب را که در پیش روی مبارکش بود بر میگرفت و عرض میکرد بار خدایا
همان من با مد کرده ام در ترا تسبیح و تمجید و تهلیل نمایم بعد آنچه این سب را بگردانم و آن سب را میگرفت و می
میکرد و ایند و بهر چه اراده داشت سخن میفرمود بدو ن ای که در گردانیدن سب به تسبیح و تمجید کلمه فرماید و بعد
همین گردش دادن سب بجای تسبیح از بهر او محبوب است و او را حرام است و همین حال بنو امامت است
خواب میفرمود و چون در فرشت سایش میفتد و آنکلمات را در تسبیح بر او میزند و سب را در زیر سر مبارک نهاد
داین کردار بجای تسبیح راندن ازین وقت تا وقت محبوب بود و من بعد از آن تسبیح نمایم داین کار بیای میگذارم
یزید ملعون با آنحضرت گفت لا اکلکم احد منکم الا و یجلبلی فی غودیه یعنی با میچکد و دشمنان سخن و توحج
نیورزم مگر اینکه بدانگونه با من پانچ میآید که موجب قطع و نجات او میشود پس از آنحضرت در گذشت با وی
با حسان و اگرام رفت و فرمان داد تا آنحضرت را رانند و با آنحضرت از کارش آنچه معلوم میشود که این اخبار همه
صدق و صحت مفرد است لکن نه تمامت در یک مجلس روی داده و این تثبت اخبار برای آن است که
ناقلین آثار بحسب مناسبت مقام کاهی نختی را بر نگاشته و نخت دیگر فرود گذاشته و گاهی تمامت در یکی معلوم